

نظریه سرمایه گذاری و عوامل مؤثر بر میزان سرمایه گذاری

مفهوم اقتصادی سرمایه گذاری با مفهوم تجارتي آن که در گفتگوهای روزانه به کار می رود تفاوت‌های بسیار دارد. برای مثال، هر گاه شخصی تعداد صد سهم از سهام شخص دیگری را بخرد، شخص اول ممکن است چنین اقدامی را نوعی سرمایه گذاری تلقی کند، در حالی که، در واقع، معادل مقدار سرمایه گذاری شخص مزبور، فروشنده سهام سرمایه گذاری منفی کرده است و بنابراین از نظر اجتماع هیچ گونه سرمایه گذاری جدید اقتصاد انجام نشده است.

«سرمایه گذاری اقتصادی» در کل اقتصاد، تنها هزینه هایی را در بر می گیرد که موجودی کالاهای سرمایه ای نظیر کارخانه ها و یا تجهیزات فنی و یا موجودی کالاهای افزایش دهد. خرید ماشینهای فرسوده و یا کارخانه هایی که در سالهای قبل ساخته شده اند از نظر اقتصادی سرمایه گذاری تلقی نمی شود و بدین جهت عنوان سرمایه گذاری را تنها به هزینه هایی میتوان اطلاق کرد که به منظور ایجاد کارخانه ها و ماشینهای کاملاً نو و یا گسترش ظرفیت کارخانه های موجود و یا افزایش موجودی کالاها انجام شده باشد.

سرمایه گذاری فراگردی است که در آن کالاهای سرمایه ای برای تولید کالاها و یا خدمات دیگر به کار می رود. بنابراین به روشنی می توان گفت چنانچه از اتومبیل برای حمل کالا یا اداره صنعت و یا فعالیت بازرگانی استفاده شود هزینه خرید آن سرمایه گذاری اقتصادی محسوب می شود. اما اگر اتومبیل تنها برای گردش آخر هفته به کار رود، بدیهی است که هزینه خرید آن نوعی هزینه مصرفی خواهد بود.

در مورد هزینه خانه سازی نیز همین مسئله مطرح است؛ هرگاه خانه جدیدی ساخته و سپس اجاره داده شود، از نظر صاحب خانه و جامعه، سرمایه گذاری صورت گرفته است. اما هرگاه صاحب خانه خود در خانه جدید سکنا گزیند آیا هزینه خانه مانند هزینه اتومبیل نوعی هزینه مصرف خواهد بود؟ برعکس مورد اتومبیل، وزارت بازرگانی کلیه «هزینه های تأسیساتی و ساختمانی» را به عنوان سرمایه گذاری به حساب می آورد.

بالاخره در مورد تحصیلات نیز اگر مربوط به آموزش اصول لازم برای شغل یا حرفه معینی باشد، آیا باید هزینه آن را از نوع سرمایه گذاری تلقی کرد؟ در این صورت آیا باید انتظار داشت که قدرت کسب درآمد دانش آموخته در نتیجه تحصیلات افزایش یابد؟ مسلم است که درآمد شخص مورد نظر در نتیجه تحصیلات بالا می رود؛ بنابراین، می توان بیان داشت که هزینه آموزش، سرمایه گذاری در «سرمایه انسانی» است.

سرمایه گذاری از نظر خرد - اقتصادی

یک بنگاه اقتصادی برای تصمیم گیری در این مورد که منابع پولی خود را در سرمایه گذاری برای یک پروژه خاص صرف کند، با استفاده از دو روش می تواند جنبه های اقتصادی سرمایه گذاری مزبور را ارزیابی نماید. هر یک از این روشها که در زیر شرح داده می شود ضابطه اقتصادی سرمایه گذاری است و در شرایطی که منابع پولی چه از داخل بنگاه از دریافتهای باقیمانده و چه از طریق وام تأمین می شود، به نتایج مشابهی منجر می گردد.

۱- ارزش فعلی: تصمیم به اجرای یک طرح سرمایه گذاری در بنگاه اقتصادی با استفاده از روش ارزش فعلی به این اصل بر می گردد که طرح سرمایه گذاری فقط موقعی مقرون به صرفه است که درآمد آن بیشتر از جبران هزینه ای باشد که در اثر استفاده در

طول تمام عمر کالاهای سرمایه ای ایجاد می شود. هزینه کالای سرمایه ای همان قیمت بازاری آن است. این قیمت را نمی توان در بلند مدت به عنوان مقداری ثابت فرض کرد، زیرا ممکن است در اثر تغییرات مربوط به تقاضا و عرضه تغییر کند. این قیمت در شرایط رقابتی بازار معمولاً «قیمت عرضه» خوانده می شود، زیرا با این قیمت است که تولید کننده می خواهد آن را به تقاضا کننده بفروشد.

حال به تحلیل طرف درآمد قضیه می پردازیم. این طرف تا اندازه ای پیچیده تر است. فرض می کنیم که عمر کالای سرمایه ای n سال باشد. در اینجا باید یک جریان درآمد را برای این کالا به حساب بیاوریم. از آنجا که در این درآمدها در زمانهای مختلف به دست می آید و از آنجا که ارزش واقعی پول در این زمانها یکسان نیست، لذا قبل از مقایسه این درآمدها با یکدیگر و مقایسه غائی آن با هزینه سرمایه گذاری باید آنها را به ارزش فعلی خود تبدیل کنیم.

جریان تبدیل ارزش آینده به ارزش فعلی «تنزیل» خوانده می شود. تنزیل در واقع عکس «مرابحه» است. مرابحه بدین منظور به کار می رود تا نشان دهد که هرگاه مبلغ معلومی در دارایی خاص (مالی یا واقعی) با نرخ بهره معین سرمایه گذاری شود، در پایان یک دوره زمانی معلوم چه ارزشی خواهد داشت. برای مثال، هرگاه مبلغ V_0 با نرخ بهره I به وام داده شود، ارزش V_0 بعد از یک سال معادل V_1 خواهد بود که از فرمول زیر به دست می آید:

$$V_1 = V_0 (1 + I) \quad (1)$$

به عبارت دیگر، سرمایه گذاری معادل ۱۰۰ ریال، در پایان یک سال با نرخ بهره ۱۰ درصد، ارزشی معادل ۱۱۰ ریال خواهد داشت. پس می توانیم رابطه زیر را بنویسیم:

$$110 = 100 (1 + 10\%) \quad (2)$$

حال اگر V_1 برای مدت دو سال وام داده شود، ارزش آن در پایان سال دوم معادل

V_2 خواهد بود که از معادله زیر بدست می آید:

$$V_2 = V_1 (1 + I) \quad (3)$$

با در نظر گرفتن معادله (۱) خواهیم داشت:

$$V_2 = V_0 (1 + I) (1 + I) \quad (4)$$

$$V_2 = V_0 (1 + I)^2$$

به همین ترتیب در پایان سال سوم خواهیم داشت:

$$V_3 = V_2 (1 + I) = V_0 (1 + I)^3$$

و همچنین در پایان سال چهارم خواهیم داشت:

$$V_4 = V_0 (1 + I)^4$$

پس از این روش می توانیم نرخ بهره مرکب را در هر زمان (t) از فرمول زیر به دست

آوریم:

$$V_t = V_0 (1 + I)^t \quad (5)$$

تنزیل، که ارزش فعلی سرمایه گذاری را که احتمالاً درآمدهایی در آینده خواهد

داشت تعیین می کند، عکس مرابحه مرکب است. به عنوان مثال، هرگاه طرفین معادله (۱)

را به $(1 + I)$ تقسیم کنیم، ارزش فعلی به صورت زیر:

$$V_0 = \frac{V_1}{(1 + i)} \quad (6)$$

به دست می آید. در این معادله، V_0 ارزش فعلی سرمایه گذاری در ابتدای سال است

که به وسیله تنزیل ارزش درآمد (V_1) که در پایان سال به دست می آید محاسبه می شود.

۵

افساده کلان

هرگاه بخواهیم ارزش فعلی سرمایه گذاری را برای مدت دو سال حساب کنیم،

طرفین معادله (۴) را به $(1 + I)^2$ تقسیم می کنیم و فرمولی که ارزش فعلی را تعیین

خواهد کرد به صورت زیر به دست می آید:

$$V_0 = \frac{V_2}{(1+i)^2} \quad (7)$$

و در نهایت برای n سال:

$$V_0 = \frac{V_n}{(1+i)^n}$$

در صورتیکه جریان هزینه ای برای سالهای آتی داشته باشیم بهمین ترتیب ارزش

فعل آنها را محاسبه می کنیم و با مقایسه ارزش فعلی درآمدها و هزینه ها می توان به سود

آور بودن پروژه پی برد.

۲- بازده نهایی یا سودآوری نهایی سرمایه گذاری: روش دیگری که برای ارزیابی

اقتصادی یک طرح سرمایه گذاری مورد استفاده قرار می گیرد، روش بازده نهایی سرمایه

گذاری یا نرخ داخلی بازده انتظاری است.

نرخ تنزیلی (r) که جریان خالص درآمدهای انتظاری حاصل از یک واحد اضافی از

کالای سرمایه ای را با قیمت عرضه آن برابر می کند بازده نهایی سرمایه گذاری نامیده می

شود. این نرخ، به طوری که ملاحظه شد یک نرخ نهایی است چون فقط در ارتباط با مقادیر

اضافه شده به کل موجودی به دست می آید و در ضمن کارآیی یا بازده است زیرا نرخ

انتظاری بازده را نسبت به هزینه نشان می دهد و در واقع نرخ سود است. در این روش،

مقایسه نرخ بهره (I) با بازده نهایی سرمایه گذاری (r) مطرح است. نرخ بهره معلوم است

و نتیجتاً بازده نهایی سرمایه گذاری محاسبه می شود. به فرض آنکه V_1, V_2, V_3, \dots ,

افصاد کلان

V_n درآمدهای خالص باشند و C_r قیمت عرضه کالای سرمایه ای محسوب گردد، بازده

نهایی سرمایه گذاری (r) نرخ تنزیلی است که از دو معادله زیر به دست می آید:

$$C_r = \frac{V_1}{(1+r)} \quad (1)$$

$$C_r = \frac{V_1}{(1+r)} + \frac{V_2}{(1+r)^2} + \dots + \frac{V_{n-1}}{(1+r)^{n-1}} + \frac{V_n}{(1+r)^n} \quad (2)$$

معادله (۱) وضعیتی را نشان می دهد که عمر سرمایه گذاری مورد نظر فقط یک سال

است. در این صورت با این فرض که هزینه یا قیمت عرضه کالای سرمایه ای (C_r) و درآمد

خالص که انتظار می رود در طول یک سال به دست آید (V_1) معلوم است، بازده نهایی

سرمایه گذاری (r) محاسبه می شود. در این معادله، با ثابت بودن (V_1) هر قدر C_r

کاهش یابد نرخ سود (r) بیشتر می شود. پس نرخ سود با هزینه اولیه سرمایه گذاری در

صورت ثابت بودن درآمد خالص انتظاری ارتباط معکوس دارد.

معادله (۲) وضعیتی را نشان می دهد که در آن عمر کالای سرمایه ای n سال است.

در این معادله نرخ سود تنها مجهول است و دیگر اجزای معادله معلومند. برای به دست

آوردن نرخ سود، بهترین راه روش تخمینی است؛ بدین معنی که با انتخاب یک ارزش

اختیاری برای این نرخ اولین تخمین را می زنیم و با بالا و پایین بردن آن، معادله را حل

می کنیم.

بهتر است که در این مورد مثالی عرضه کنیم. با توجه به مثال قبلی خود، کالایی

سرمایه ای را در نظر می گیریم که عمر آن ۵ سال و درآمدهای خالص انتظاری ناشی از آن

در هر سال ۱۰۰۰ ریال است. با این فرض که هزینه یا قیمت عرضه کالای سرمایه ای برابر

با ۳۲۷۵ ریال است، با استفاده از معادله (۱) و روش نخمینی، بازده نهایی سرمایه گذاری از

فرمول زیر به دست می آید و برابر با ۱۶ درصد است:

(۳)

$$3275 = \frac{1000}{(1+r)} + \frac{1000}{(1+r)^2} + \frac{1000}{(1+r)^3} + \frac{1000}{(1+r)^4} + \frac{1000}{(1+r)^5}$$

$$r = 0.16 = 16\%$$

در این وضعیت، اگر بنگاه اقتصادی برای خرید کالای سرمایه ای ذخائر لازم را

نداشته باشد، الزاماً این مقدار (۳۲۷۵ ریال) را قرض می کند. حال اگر نرخ بهره (I) کمتر

از ۱۶ درصد باشد، برای این بنگاه مقرون به صرفه است که ماشین مورد نظر را خریداری

کند، در غیر این صورت زیان اقتصادی حاصل خواهد شد. پس هر گاه $r > I$ باشد، طرح

سرمایه گذاری سودآور است و اگر $r < I$ باشد طرح سرمایه گذاری زیان آور است. در

حالت $r = I$ سرمایه گذاری در پروژه مورد نظر فقط در صورت تمایل شخصی و در حد

نهایی امکان پذیر است.

سرمایه گذاری از نظر کلان - اقتصادی

هرگاه پروژه های سرمایه گذاری جدید، با یکی از دو روش قبلی توسط تمام بنگاهها

در اقتصاد ارزیابی شود و بنگاهها در این گونه سرمایه گذاری ها دست به اقدام بزنند، می

توانیم با جمع افقی منحنی های بازده نهایی سرمایه گذاری برای بنگاهها، منحنی بازده

نهایی سرمایه گذاری را برای کل اقتصاد به دست آوریم. این منحنی در واقع معادل منحنی

تقاضای کل سرمایه گذاری است.

برای بررسی این مطلب باید توجه کنیم که نرخ بازاری بهره، معیار ارزیابی هزینه های

فرصت مناسب ذخائر موجود است. این نرخ (I) از یک طرف هزینه فرصت از دست رفته

ذخائر برای خرید ماشینها و دیگر کالاهای سرمایه ای است و از طرف دیگر به عنوان نرخ

بازده ذخائر مزبور تلقی می شود در صورتی که این ذخائر وام داده شود. بدین ترتیب

مقایسه نرخ بازاری بهره (I) با بازده نهائی سرمایه گذاری (r) در سطح کل اقتصاد

معیاری است که توسط آن سود آوری سرمایه گذاری ویژه جدید ارزیابی می گردد.

سرمایه گذاری در تجزیه و تحلیل درآمد ملی

در الگوی ساده تعیین سطح درآمد ملی داریم:

$$Y = \frac{1}{1-b}(a + I_a)$$

در این معادله Y سطح تعادل درآمد ملی، a مصرف مستقل، I_a سرمایه گذاری

مستقل و b میل نهایی به مصرف است. تغییر در سرمایه گذاری مستقل منجر به تغییر

ضریبی در سطح درآمد ملی می گردد و مقدار این تغییر که به وسیله ضریب افزایش یا

$\frac{1}{1-b}$ تعیین می شود به میزان b بستگی دارد. هر قدر میزان b بیشتر باشد افزایش

حاصل در درآمد ملی با این فرض که افزایش در سرمایه گذاری مستقل ثابت است، بیشتر

خواهد بود.

تابع سرمایه گذاری کوتاه مدت: تابع سرمایه گذاری کوتاه مدت از نظر کینز به صورت زیر است:

$$I = f(i, Y) \quad f_1 < 0, \quad f_2 > 0$$

این تابع از دو قسمت تشکیل شده است. سرمایه گذاری مستقل که تابع غیر مستقیم

نرخ بهره (I) است و «سرمایه گذاری القایی» که تابع مستقیم درآمد ملی (Y) است. این تابع را می توانیم به صورت زیر نیز بنویسیم:

$$I = I_a + I_i$$

در معادله بالا I_a سرمایه گذاری مستقل و I_i سرمایه گذاری القایی است. تابع

سرمایه گذاری یا منحنی تمایل به سرمایه گذاری دارای چهار فرضیه یا خصیصه مهم است.

اول، با این فرض که وضعیت تابع سرمایه گذاری ثابت است سرمایه گذاری تابع

مستقیم درآمد ملی است. این در واقع مفهوم سرمایه گذاری القایی را می رساند. از آنجا که

عواملی که حجم سرمایه گذاری مستقل را کنترل می کنند. متغیرند و با تغییرات در اوضاع

و احوال اقتصادی تغییر می یابند، لذا تابع سرمایه گذاری در مقایسه با تابع مصرف از ثبات

کمتری برخوردار است و از این رو وضعیت ساکنی ندارد.

دوم، در کوتاه مدت تابع سرمایه گذاری از قسمت معین و مشخص محور عمودی

شروع می شود.

سوم، با افزایش درآمد ملی سرمایه گذاری القایی افزایش می یابد. «میل نهایی به

سرمایه گذاری» این ارتباط را بیان می کند که در واقع نسبت تغییر در سرمایه گذاری به

تغییر در درآمد ملی یعنی $\frac{\Delta I}{\Delta Y}$ می باشد. این نرخ تابع سرمایه گذاری است و با آنکه از

صفر بزرگتر است از واحد کوچکتر است. این بدان معنی است که با افزایش درآمد ملی،

سرمایه گذاری بالا می رود، لیکن نرخ افزایش دومی از اولی کمتر است. حال می توانیم

تابع سرمایه گذاری را به صورت $I = I_a + EY$ بنویسیم. در این تابع E همان «میل نهایی

به سرمایه گذاری» است.

چهارم، به خاطر فرض سادگی کشیدن تابع سرمایه گذاری این تابع با شیب ثابت

کشیده می شود؛ بدنی معنی که در طول آن شیب آن یا میل نهایی به سرمایه گذاری ثابت

است. پس با افزایش درآمد، سرمایه گذاری با یک نسبت ثابت افزایش می یابد و همچنین

با کاهش درآمد، سرمایه گذاری با یک نسبت ثابت کاهش می یابد.

تابع سرمایه گذاری و الگوی تعیین درآمد ملی: برای تعیین سطح تعادل درآمد ملی،

در حالتی که تابع سرمایه گذاری علاوه بر سرمایه گذاری مستقل شامل سرمایه گذاری

القایی است ابتدا الگویی را در نظر می گیریم که در آن سرمایه گذاری فقط از نوع مستقل

است. در این الگو معادله های بنیادی زیر داده شده است:

$$C = a + By$$

$$I = I_a$$

برای تعیین سطح تعادل درآمد ملی می توان از روش برابری بین تقاضای کل تولید و

عرضه کل تولید $Y = C + I$ و یا برابری بین حجم پس انداز و مقدار سرمایه

گذاری ($S = I$) استفاده کرد. با استفاده از روش اول، معادله های زیر را می توان نوشت:

$$Y = C + I$$

$$Y = a + By + I_a$$

$$Y - By = a + I_a$$

$$Y(1 - b) = a + I_a$$

$$Y = \frac{1}{1-b} (a + I_a)$$

سپس سطح تعادل درآمد ملی از معادله بالا آخری به دست می آید. از نظر یک مثال

عددی، معادله های زیر را در نظر می گیریم:

$$C = 10 + 0.75Y$$

$$I = I_a = 10$$

$$Y = C + I$$

$$Y = \frac{1}{1 - 0.75} (20)$$

$$Y = 10 + 0.75 Y + 10$$

$$Y = 80$$

نتیجتاً ارزش تعادلی درآمد ملی برابر با ۸۰ میلیارد ریال است. ناگفته نماند که با

توجه به معادله (۳۰) و با این فرض که میل نهایی به مصرف برابر با ۰/۷۵ است، ارزش عددی ضریب افزایش برابر با ۴ است.

هرگاه از روش دوم تعیین درآمد ملی استفاده کنیم، به همان نتیجه خواهیم رسید.

براساس تابع مصرف یعنی معادله $C = a + By$ ، قرینه آن یعنی تابع پس انداز را به

صورت زیر می نویسیم:

$$S = -a + dY$$

سپس شرط تعادل را می نویسیم:

$$S = I$$

$$Y = \frac{1}{d} (a + I_a)$$

$$-a + dY = I_a$$

با توجه به مثال عددی قبلی ارزش تعادلی درآمد ملی به صورت زیر حساب می شود:

$$S = -10 + 0.25 Y$$

$$-10 + 0.25 Y = 10$$

$$Y = \frac{1}{0.25} (20)$$

$$Y = 80$$

حال می توانیم سطح متعادل درآمد ملی را با کمک شکل شماره (۴-۷) نشان دهیم.

در قسمت (الف) این سطح از تقاطع منحنی ۴۵ درجه (که همان منحنی عرضه کل تولید

است) دو تقاضای کل تولید در نقطه E بدست می آید. در این نقطه، ارزش پولی تقاضای

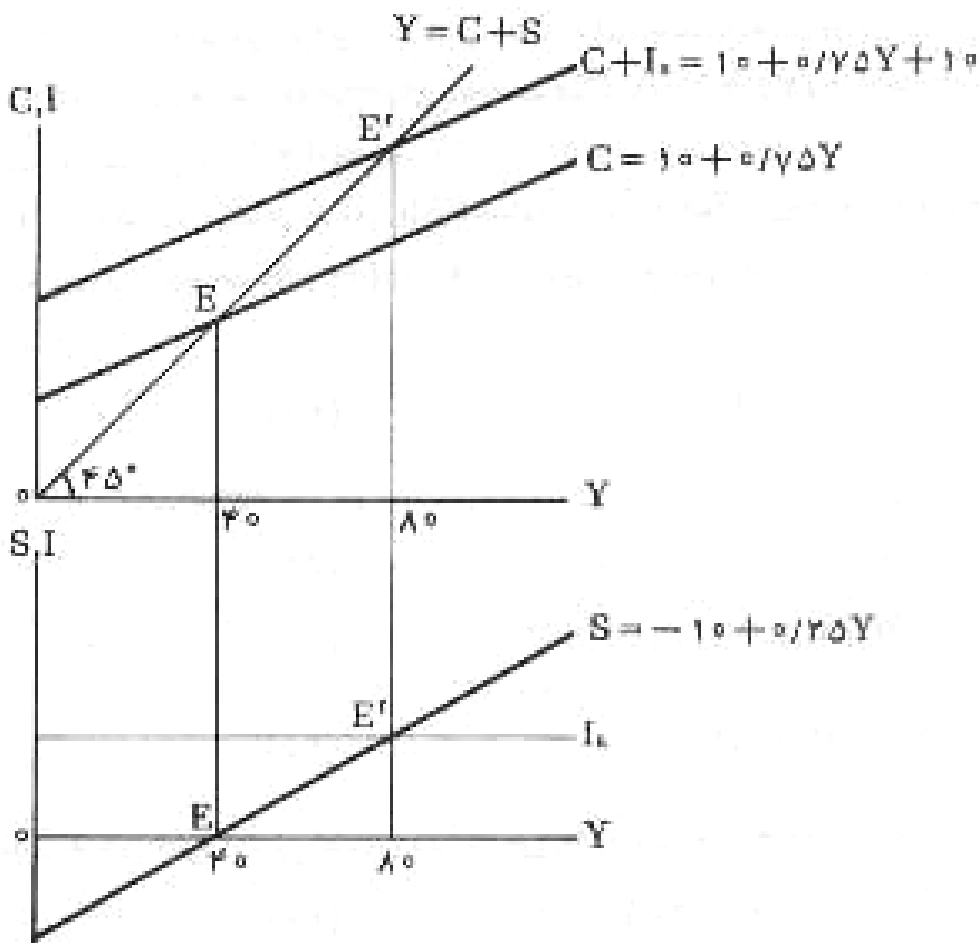
کل تولید، برابر با ارزش پولی عرضه کل تولید است. از آنجا که ارزش متعادل درآمد ملی

۸۰ میلیارد ریال است، بنابراین:

$$C = 10 + 0.75(80) = 70$$

و در نتیجه چون مقدار سرمایه گذاری برابر با ۱۰ میلیارد ریال است، پس:

$$C + I = 70 + 10 = 80 = Y$$



در قسمت (ب) نیز سطح تعادل درآمد ملی در نقطه E به دست می آید، که در آنجا

ارزش کل پس انداز واقعی برابر با مقدار کل سرمایه گذاری مطلوب است.

نتیجتاً روابط زیر را می توان نوشت:

$$S = -10 + 0.25(80) = 10$$

$$S = I = 10$$

حال، با این فرض که تابع سرمایه گذاری شامل دو قسمت مستقل و القایی است، معادله های

زیر را می توانیم بنویسیم:

$$C = a + bY$$

$$I = I_a + eY$$

برای محاسبه سطح تعادل درآمد ملی از روش اول تعادل استفاده می کنیم:

$$Y = C + I$$

$$Y = \frac{1}{1-b-e}(a + I_a)$$

$$Y = a + bY + I_a + eY$$

در معادله کسری بالا ارزش ضریب افزایش برابر با

که از ضریب افزایش $\frac{1}{1-b-e}$ با $\frac{1}{1-b-e}$ بیشتر است. نهایی به سرمایه

گذاری (e) با علامت منفی در مخرج کسر قرار دارد، اثر آن روی ضریب افزایش مثبت

است.

عوامل مؤثر بر میزان سرمایه گذاری

۱- نرخ بهره: بین نرخ بهره و میزان سرمایه گذاری رابطه معکوس وجود دارد. یعنی کاهش نرخ بهره باعث افزایش سرمایه گذاری می گردد و بالعکس.

۲- امنیت اجتماعی: هر چه میزان امنیت در جامعه بیشتر باشد میزان سرمایه گذاری نیز افزایش می یابد.

۳- تغییرات در پیشرفت فنی: چنانچه دانش فنی تولید پیشرفت کند، بطوریکه استفاده از آن بجای نیروی کار بصره تر گردد، میزان سرمایه گذاری افزایش خواهد یافت.

۴- تغییر در انتظارات: چنانچه انتظارات سرمایه گذاران نسبت به نرخ بهره، نرخ بازده نهایی، امنیت اجتماعی، هزینه های تولید و ... تغییر کند بر میزان سرمایه گذاری اثر خواهد گذاشت.

۵- استفراف خارجی: اخذ وام از خارج و استفاده آن می تواند باعث افزایش میزان سرمایه گذاری در حال حاضر گردد.

۶- تجارت بین الملل: رونق تجارت بین الملل باعث افزایش میزان سرمایه گذاری می شود.

۷- رشد جمعیت: رشد جمعیت باعث افزایش مصرف، کاهش پس انداز و در نتیجه کاهش میزان سرمایه گذاری خواهد شد.

فصل هفتم :

سیاست مالی

سیاست مالی عبارتست از تصمیم دولت درباره سطح خریدهای دولت ، سطح پرداختهای انتقالی و ساختار مالیاتی.

انواع سیاست های مالی عبارتست از:

سیاست مالی انبساطی. هنگامی که اقتصاد با رکود روبروست دولت می تواند با

استفاده از یکی از منابع زیر ، ذخایر مالی مورد احتیاج را تأمین کند:

۱-افزایش مالیات

۲-چاپ پول

۳-انتشار قرضه عمومی

یکی از حربه های سیاست مالی انبساطی افزایش هزینه های عمومی است. برای این

منظور، بطوری که در این فصل نیز ملاحظه شد برای دولت بهتر است که سیاست کسری بودجه را در پیش گیرد و برای تأمین آن قرضه عمومی انتشار دهد و آنها را بفروش برساند.

افزایش مالیات روش مناسبی به نظر نمی رسد زیرا به فرض آنکه در ابتدا توازن بودجه

ایجاد کند، با افزایش هزینه های عمومی کسری بودج حاصل می شود و اگر دولت برای

تأمین آن مالیاتها را افزایش دهد اثر انبساطی سیاست مالی از بین خواهد رفت. چاپ پول با

اینکه سریعترین وسیله تأمین ذخایر مالی است روش خطرناکی است زیرا هرگاه چاپ پول

بیش از حد لازم باشد، در عین حال که رکود از بین میرود امکان پیدایش تورم بوجود می

آید. بنابراین از نظر مقایسه باید تأکید کنیم که بهترین وسیله برای دولت از نظر تأمین

مالی انتشار قرضه عمومی و فروش آنها به مردم و یا بانکهای تجاری است.

اگر دولت اوراق قرضه منتشر شده را به مردم بفروشد، سپرده های آنها در بانکهای

تجاری کاهش می یابد و از این جهت از ذخایر قانونی این بانکها کاسته می شود. دولت از

طریق خزانه داری دریافتهای حاصل از فروش اوراق قرضه را در سپرده های خود در

بانکهای مرکزی می گذارد. این سپرده ها صرف هزینه های عمومی در اقتصاد میگردد و

اشخاصی که در معاملات دولتی طرف مقابل دولت قرار می گیرند با دریافت درآمد از دولت حجم سپرده های خود را در بانکهای تجاری افزایش می دهند. در این حالت عرضه پول در اقتصاد ثابت می ماند. چنین سیاستی، «سیاست مالی محض» خوانده می شود.

هر گاه دولت اوراق قرضه را به بانکهای تجاری که ذخایر اضافی دارند، بفروشد، حجم عرضه پول افزایش می یابد. در این حالت خزانه داری دریافتهای حاصل از فروش اوراق قرضه را خرج می کند و دریافت کنندگان این مخارج سپرده های بانکی خود را افزایش می دهند. در این وضعیت، عرضه پول افزایش می یابد. چنین سیاستی «سیاست مالی مختلط» نامیده می شود.

اثرات کامل انبساطی کسرس بودجه هنگامی مؤثر واقع می شود که ذخایر مورد نیاز دولت از طریق بدست آید که مخارج مصرفی در بخش خصوصی کاهش نیابد. اگر بخش خصوصی با خرید اوراق قرضه، ذخایر مورد احتیاج دولت را فراهم می آورد، این بخش باید با تخصیص ذخایر بیکار که در دست ثروتمندان است جوابگوی نیاز دولت باشد. در غیر این صورت اثر استقراض پول (توسط دولت از بخش خصوصی) به منظور تأمین مالی هزینه های عمومی، مانند اثر افزایش مالیات بر اقتصاد است. بنابراین فروش اوراق قرضه به بانکهای تجاری برای هدف دولت منطقی تر و معقول تر به نظر می رسد.

سیاست مالی انقباضی. این سیاست عکس سیاست مالی انبساطی است. دولت از طریق اعمال این سیاست سعی می کند با کاهش هزینه های خود یا افزایش مالیاتها باعث کاهش تورم شود.

هزینه های دولت در تجزیه و تحلیل درآمد ملی

افزودن بخش دولتی به الگوی ساده تعیین درآمد ملی در شرایطی که فرضاً مالیات در اقتصاد وجود نداشته باشد مستلزم این نکته است که مخارج دولت یا هزینه های عمومی را به طور مستقل در نظر بگیریم. هزینه های دولتی مستقل، هزینه هایی است که از درآمدهای دولت (حتی اگر مالیاتهای مستقل در اقتصاد وجود نداشته باشد) مستقل است و به صورتهای مختلف و به خاطر عوامل مختلف در اقتصاد ظاهر می شود. ذیلاً به طور خلاصه بعضی از این عوامل را بررسی می کنیم.

۱- افزایش جمعیت در کشورها: هجوم مردم به شهرها و اجرای برنامه های رفاه و بهزیستی اجتماعی یکی از عوامل مهمی است که هزینه های عمومی مستقل را افزایش می دهد.

۲- جنگ و هزینه های نظامی: هزینه های جنگ در اقتصاد با خاتمه جنگ پایان نمی یابد. قبل از خاتمه جنگ، تدارک برای تقویت دفاعی اقتصاد و آمادگی جهت جنگ احتمالی دیگر آغاز می شود. در عصر حاضر هزینه های دفاعی کشورها به مخارج نظامی کشورهای دیگر بستگی دارد و سعی می شود تا تعادل نظامی بین قدرتها برقرار بماند. هزینه های جنگ نیز عامل دیگری است که هزینه های دولت را به طور مستقل افزایش می دهد.

۳- برنامه توسعه اقتصادی: اجرای برنامه توسعه اقتصادی یکی از نیازهای اساسی کشورهای در حال توسعه را تشکیل می دهد. بدیهی است که قسمت اعظم برنامه توسعه

اقتصادی با طرح ریزی مرکزی و دخالت دولت انجام می گیرد و مخارج لازم ممکن است

از طریق دولت به طور مستقل تأمین شود.

الگوی سه بخشی تعیین درآمد ملی: الگوی اول

معادله های بنیادی این الگو، با این فرض که هزینه های دولتی مستقل (C_a) یک

قسمت از تقاضای کل تولید را تشکیل می دهد و مالیات در اقتصاد وجود ندارد، به صورت

زیر است:

$$C = a + bY$$

$$I = I_a$$

$$G = G_a$$

سطح تعادل درآمد ملی ممکن است با استفاده از روش اول تعیین تعادل، به شرح

زیر به دست آید:

$$Y = C + I + G$$

$$Y = a + bY + I_a + G_a$$

$$Y = \frac{1}{1-b}(a + I_a + G_a)$$

حال با مثال عددی زیر سطح متعادل درآمد ملی را محاسبه می کنیم:

$$C = 20 + 0.8Y$$

$$I_a = 60$$

$$G_a = 20$$

$$Y = \frac{1}{1-0.8}(20+60+20)$$

$$Y = 500$$

هرگاه این الگو را بدون هزینه های دولت در نظر بگیریم، یک الگوی دو بخشی

خواهیم داشت که در آن سطح تعادل درآمد ملی ۴۰۰ میلیارد ریال است. لیکن اگر هزینه

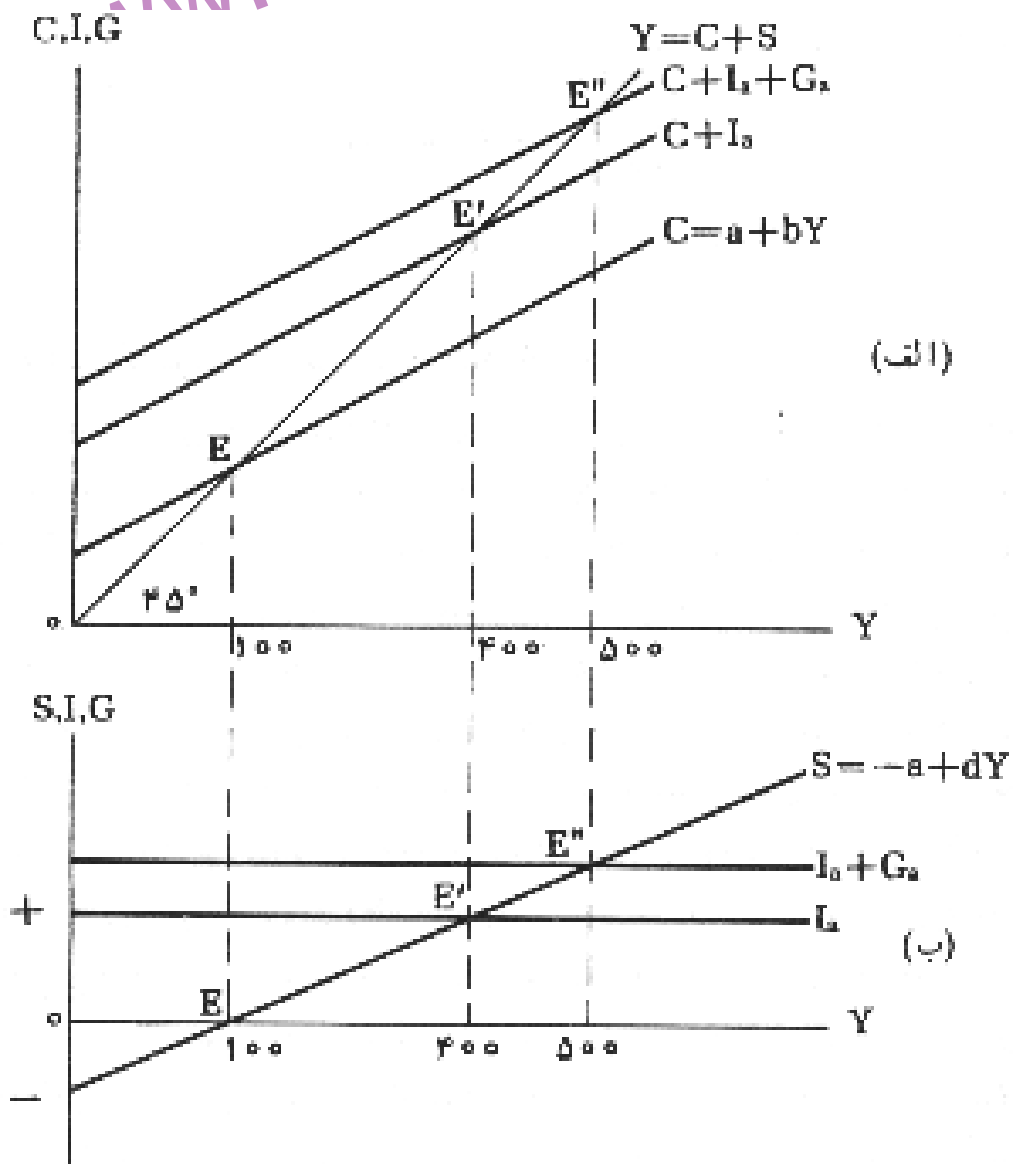
های دولتی مستقل به مقدار ۲۰ میلیارد ریال به داخل الگو تزریق شود، درآمد ملی، به

فرض آنکه میل نهایی به مصرف برابر با $0/8$ و ضریب افزایش برابر با ۵ است، به مقدار ۱۰۰

میلیارد ریال افزایش خواهد یافت. بنابراین سطح تعادل درآمد ملی برابر با ۵۰۰ میلیارد

ریال خواهد شد. این وضعیت در شکل شماره (۱-۶) نشان داده شده است.

در قسمت (الف) تعادل بر حسب روش $Y = C + I + G$ مشاهده می شود. در این قسمت،



در نقطه E

۲۰

اقتصاد کلان

تقاضای کل تولید $(Y = C + I_a + G_a)$ عرضه کل تولید $(Y = C + S)$ را در

سطح تعادل درآمد ملی ۵۰۰ میلیارد ریال قطع می کنند. در قسمت (ب)، تعادل مطابق با روش $S=I$ قابل توجیه است. در این قسمت، در نقطه "E" تقاطع تابع پس انداز (S) و

منحنی $I_a + G_a$ تعادل درآمد ملی را در سطح ۵۰۰ میلیارد ریال تعیین می کند:

$$S = I + G$$

$$S = -20 + 0.2 Y$$

$$I_a = 60$$

$$G_a = 20$$

$$-20 + 0.2 Y = 60 + 20$$

$$Y = \frac{1}{0.2} (20 + 60 + 20)$$

$$Y = 500$$

الگوی سه بخشی تعیین درآمد ملی: الگوی دوم

افزودن بخش دولتی به الگوی ساده درآمد ملی در واقع مستلزم این نکته است که

بین درآمد قبل از مالیات و درآمد بعد از مالیات تفاوت قائل شویم. تولید یا درآمد ملی را

که قبل از مالیات عاید اقتصاد می شود با Y مشخص می کنیم و درآمدهای شخصی قابل

تصرف را که بعد از پرداخت مالیات به دست می آید با Y_d نشان می دهیم. درآمدهای

شخصی قابل تصرف، مقدار درآمدی است که بخش خانوار (مصرف کنندگان) بعد از

پرداخت مالیات دریافت می دارند. درآمدهای شخصی قابل تصرف (Y_d) با درآمد ملی (Y)

در وهله اول به این دلیل تفاوت دارد که تولید کنندگان قسمتی از درآمد خود را نزد خود

نگهداری می کنند، و در وهله دوم به این دلیل که دولت درصدی از آن را به صورت مالیات

بازپس می گیرد و در وهله سوم به این دلیل که دولت درآمد انتقالی مستقیم به وجود می آورد (مانند پرداخت بابت جبران دوره بیکاری به افراد). برای الگوی حاضر، فرض می کنیم که منابع تقسیم نشده نزد تولید کنندگان برابر با صفر است و ضمناً حاصل جمع جبری دریافتهای مالیاتی دولت و پرداختهای انتقالی دولت به عنوان خالص دریافتهای مالیاتی دولت (T) در نظر گرفته می شود. بدین ترتیب، معادله تعریفی زیر به دست می آید:

$$Y_d = Y - T$$

در این معادله (T) سطح خالص درآمدهای مالیاتی دولت (خالص از پرداختهای انتقالی) را نشان می دهد.

درآمدهایی که از فعالیت ملی اقتصاد به دست می آید، حال، به دو قسمت تقسیم می شود: درآمدهای مصرف کنندگان و درآمدهای دولت. لیکن از آنجا که درآمد قابل تصرف نیز ممکن است پس انداز و یا مصرف شوند، معادله تعریفی زیر به دست می آید:

$$Y \equiv C + S + T$$

که در آن Y تولید کل، S سطح پس انداز کل و T سطح مالیاتهای کل است. تولید ملی ممکن است توسط مصرف کنندگان، دولت و یا سرمایه گذاران خریداری شود. بنابراین معادله تعریفی دیگری به صورت زیر ظاهر می شود:

$$Y \equiv C + I + G$$

که در آن G سطح هزینه های دولت و I سطح سرمایه گذاری واقعی در اقتصاد است. از تطبیق دو معادله (۱) و (۲) معادله تعریفی سوم به صورت زیر به دست می آید:

$$I + G \equiv S + T$$

از آنجا که در وضع تعادل سرمایه گذاری واقعی (I) برابر با سرمایه گذاری مطلوب (I_d) و تغییرات مطلوب در موجودی انبار (ΔH_u) است، رابطه زیر را می توان نوشت:

$$I = I_d + \Delta H_u$$

در وضع تعادل حتماً $\Delta H_u = 0$ است و بنابراین شرط تعادل به صورت زیر بیان می

شود:

$$I + G \equiv S + T$$

این شرط بدان معنی است که «منابع تزریقی» ($I + G$) به جریان درآمد ملی برابر

با «منابع نشتی» ($S + T$) از این جریان است. به عبارت دیگر، در این حالت وضعیت

تعادل ایجاب می کند که ارزش پولی تقاضای کل تولید (که در این الگو مشتمل بر مخارج

دولت نیز می باشد) برابر با ارزش پولی عرضه کل تولید گردد:

$$Y = C + I + G$$

مصرف، تابع درآمد، بعد از مالیاتهاست و نه قبل از مالیاتها. این امر نشان می دهد

چگونه مالیاتها بر سطح هزینه های مصرفی و در نتیجه بر سطح تقاضای کل تولید تأثیر

می گذارد. با تغییر مقدار کل مالیاتها، دولت می تواند درآمد قابل تصرف را که به یک سطح

خاص درآمد ملی وابسته است تغییر دهد، و در نتیجه مصرف القائی را نیز تغییر دهد.

تأثیر مالیاتها با تحلیل شکل شماره (۶-۲) روشنتر می شود. تابع مصرف C_0 تابع

مصرفی است که قبل از مالیاتها در نظر گرفته شده و به صورت زیر است:

$$C_0 = a + bY = 50 + 0.75Y$$

حال سطح تعادل درآمد ملی به ترتیب زیر محاسبه می کنیم:

$$Y = C$$

$$Y = 50 + 0.75Y$$

$$Y = \frac{1}{1 - 0.75}(50)$$

$$Y = 200$$

در سطح درآمد ملی ۲۰۰ میلیارد ریال، سطح مصرف نیز برابر با ۲۰۰ میلیارد ریال است:

$$C = 50 + 0.75(200) = 200$$

این وضعیت در شکل شماره (۶-۲) در نقطه E ملاحظه می شود. لیکن در سطح

درآمد ملی ۶۰۰ میلیارد ریال، سطح مصرف برابر با ۵۰۰ میلیارد ریال می گردد:

$$C = 50 + 0.75(600) = 500$$

هرگاه دولت مالیات سرانه ای معادل با ۱۰۰ ریال، که از درآمد ملی مستقل باشد

(مانند مالیات برای رأی دادن) وضع نماید، سطح درآمد قابل تصرف (Y_d) در تمام سطوح

درآمد ملی معادل با ۱۰۰ واحد کاهش می یابد. از آنجا که میل نهایی به مصرف درآمد

قابل تصرف ۰/۷۵ است، مقدار مصرف در تمام سطوح درآمد ملی به اندازه ۷۵ واحد کمتر

از کلیه مقادیر قبلی است. در نتیجه، تابع مصرف به شکل C_1 نمایان می شود که موازی با

C_0 است. در این صورت، تابع مصرف بعد از مالیات به صورت زیر در می آید:

$$C_1 = a + bY_d = a + b(Y - T)$$

باید توجه کنیم که تابع مصرف در وضعیت C_1 که به طور موازی و زیر C_0 قرار دارد،

با فاصله عمودی

$\Delta T = 100$ واحد در سمت راست آن قرار گرفته است. این نکته بسیار مهم است که

وضع مالیاتی معادل با ۱۰۰ واحد، سطح مصرف را در تمام سطوح درآمد ملی، نه به اندازه

۱۰۰ بلکه به اندازه ۷۵ واحد کاهش می دهد:

$$\Delta C = b \cdot \Delta T = 0.75(100) = 75$$

مقدار ۲۵ واحد باقیمانده در کاهش درآمد قابل تصرف به پس انداز تعلق می گیرد.

تابع مصرف در این حالت به صورت زیر در می آید:

$$C_1 = a + b (Y - T) = 50 + 0.75 (Y - 100)$$

$$C_1 = -25 + 0.75Y = -25 + 0.75(600) = 425$$

در صورتی که فرض کنیم که نرخ متناسب مالیات بر درآمد برابر با ۲۰٪ باشد، در

سطح درآمد ملی ۶۰۰ میلیارد ریال، مقدار مالیات معادل با ۱۲۰ میلیارد ریال خواهد بود و

در نتیجه درآمد قابل تصرف به سطح ۴۸۰ میلیارد ریال تنزل می یابد. از آنجا که میل

نهایی به مصرف برابر با ۷۵٪ است، کاهش ۱۲۰ واحد در درآمد، قابل تصرف، موجب تنزل

سطح مصرف به مقدار ۹۰ واحد خواهد شد. به عبارت دیگر، مصرف در سطح درآمد ۶۰۰

میلیارد ریال، به ۴۱۰ میلیارد ریال می رسد. در این حالت که مالیات بر درآمد به مصرف

کنندگان تحمیل شده است، تابع مصرف به جای آنکه حرکت نزولی و موازی داشته باشد،

یعنی به جای آنکه کاملاً منتقل شود حرکت وضعی دارد و از وضعیت C_0 به وضعیت C_2

در می آید. این انتقال در شکل شماره (۶-۲) ملاحظه می شود و در اینجا نیز فاصله

عمودی بین دو تابع C_0 و C_2 معرف کاهش مصرف در سطوح مختلف درآمد ملی است، در

حالی که تفاوت افقی بین دو تابع، مقدار مالیات عاید شده را اندازه گیری می کند. تابع

مصرف در این حالت، با این فرض که $T = vY = 0/2 Y$ است، به صورت زیر به دست

می آید:

$$C_2 = a + b (Y - T) = 50 + 0.75 (Y - 0.12Y)$$

$$C_2 = 50 + 0.6Y = 50 + 0.6(600) = 410$$

حال به ساختمان الگوی ساده خطی زیر که نقش دولت را در تعیین درآمد ملی

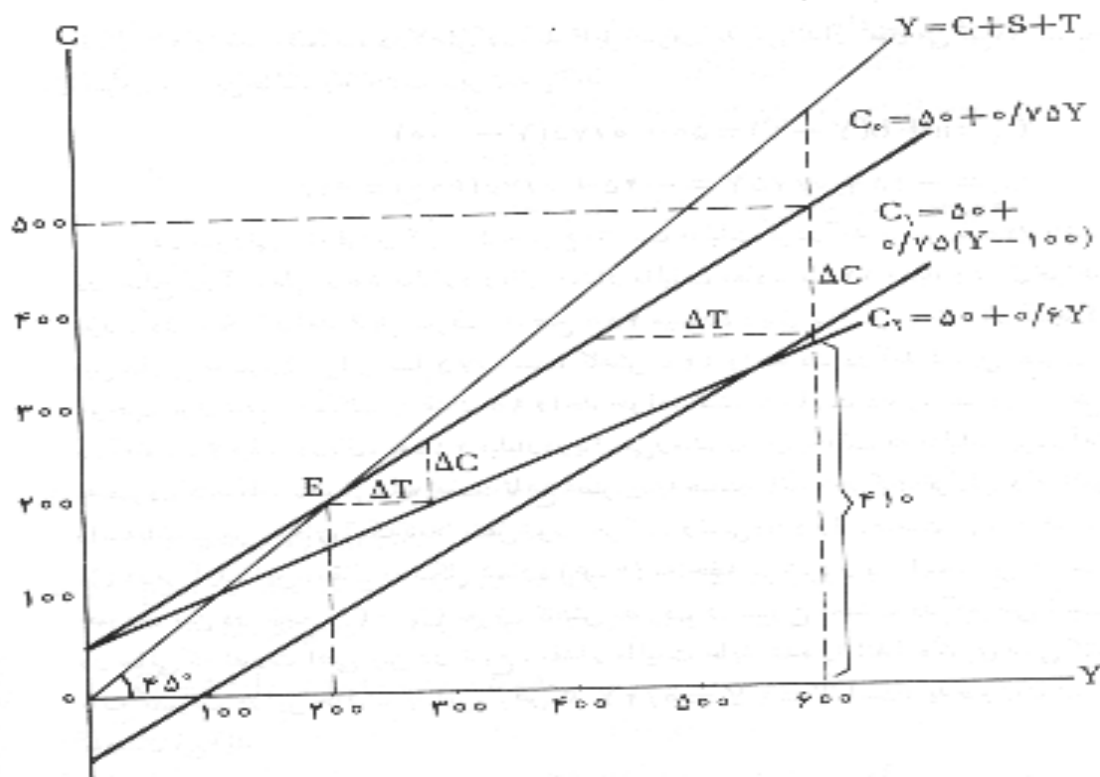
مشخص می کند، مراجعه می کنیم. می دانیم که معادله زیر تعادل را در بازار کالاها و

خدمات تعیین می کند:

$$Y = C + I + G$$

مصرف تابعی خطی از درآمد ملی است و بنابراین خواهیم داشت:

$$C = a + bY_d = a + b(Y - T)$$



به علاوه فرض می کنیم که سرمایه گذاری، هزینه های دولت و سطح مالیات های

خالص هر یک از درآمد ملی مستقل است و نتیجتاً روابط زیر را می توان نوشت:

$$I = I_a$$

$$G = G_a$$

$$T = T_a$$

با جایگزین کردن معادله های بالا در معادله $Y = C + I + G$ سطح تعادل درآمد

ملی به دست می آید:

$$Y = a + b(Y - T_a) + I_a + G_a$$

$$Y = \frac{1}{1-b} (a - bT_a + I_a + G_a)$$

حال با یک مثال عددی طرز تعیین درآمد ملی را در این الگوی ساده بررسی می

کنیم. معادله های زیر مفروض است:

$$C = 20 + 0.8(Y - T)$$

$$I_a = 60$$

$$G_a = 20$$

$$T_a = 20$$

۲- مشتق معادله $Y = \frac{1}{1-b}$ و بقیه آن نسبت به a ، I_a ، G_a ، T_a به ترتیب زیر

ضریب افزایش مصرف ضریب سرمایه گذاری ضریب افزایش هزینه های دولت و ضریب

افزایش مالیاتها را به دست می دهد:

$$\frac{dY}{da} = \frac{1}{1-b}$$

$$\frac{dY}{dG_a} = \frac{1}{1-b}$$

$$\frac{dY}{dI_a} = \frac{1}{1-b}$$

$$\frac{dY}{dT_a} = \frac{-b}{1-b}$$

در اینجا متوجه می شویم که اثر ضریب افزایش مصرف، ضریب افزایش سرمایه

گذاری و ضریب افزایش هزینه های دولت بر درآمد ملی مثبت است و به فرض آنکه b ثابت

باشد، این ضریبها هم مساوی اند.

$$\frac{dY}{da} = \frac{dY}{dI_a} = \frac{dY}{dG_a} = \frac{1}{1-b}$$

لیکن اثر ضریب افزایش مالیات (مالیات مستقل) بر درآمد ملی منفی است و از طرف

دیگر، ضریب افزایش مالیات از ضریب افزایش مخارج دولت کمتر است:

$$\frac{dY}{dT_a} = \frac{-b}{1-b} < \frac{dY}{dG_a} = \frac{1}{1-b}$$

این بدان معنی است که افزایش در مالیاتها مصرف را فقط به اندازه قسمتی از این

افزایش کاهش می دهد (چون $0 < b < 1$ است) و باقیمانده کاهش در درآمد قابل

تصرف، به حساب پس انداز گذاشته می شود.

با استفاده از روش تعادل $(Y = C+I+G)$ می توانیم ارزش تعادل درآمد ملی را به

ترتیب زیر حساب کنیم:

$$Y = C+I+G$$

$$Y = 20 + 0.8(Y - 20) + 60 + 20$$

$$Y = \frac{1}{1-0.8} [20 + 60 + 20 - 0.8(20)]$$

$$Y = 420$$

هر گاه روش تعادل $(I+G = S+T)$ را به کار ببریم به همان نتیجه می رسیم:

$$I+G = S+T$$

$$S = -20 + 0.2(Y - T)$$

$$-20 + 0.2(Y - 20) + 20 = 60 + 20$$

$$Y = \frac{1}{0.2} [20 + 60 + 20 - 0.2(20)]$$

$$Y = 420$$

بدین ترتیب، سطح درآمد ملی به مقدار ۴۲۰ میلیارد ریال به دست می آید. در مقایسه با الگوی سه بخشی اول که در آن سطح تعادل درآمد ملی در حد ۵۰۰ میلیارد ریال بود، که در این الگو سطح درآمد، ملی به مقدار ۸۰ میلیارد ریال کاهش یافته است. باید توجه کنیم که در الگوی اول با تزریق هزینه های دولتی به مقدار ۲۰ میلیارد ریال، درآمد ملی به مقدار ۱۰۰ میلیارد ریال افزایش یافت و از ۴۰۰ میلیارد ریال به ۵۰۰ میلیارد ریال رسید، در حالی که در الگوی حاضر، با ورود مالیاتهای مستقل به مقدار ۲۰ میلیارد ریال، تعادل درآمد ملی کاهش می یابد ولی به سطح ۴۰۰ میلیارد ریال (یعنی سطحی که قبل از تزریق هزینه های دولت به داخل الگو وجود داشت) نمی رسد بلکه به سطح ۴۲۰ میلیارد ریال می رسد.

برای توجیه این مطلب ابتدا لازم است که تأثیر هزینه های دولتی را بر تقاضای کل تولید، با تأثیر مالیاتهای مستقل بر تقاضای کل تولید مقایسه کنیم. تأثیر هزینه های دولتی بر تقاضای کل تولید برابر با افزایش کامل در هزینه های دولت است که در مثال ما برابر با ۲۰ میلیارد ریال می باشد. پس با $\Delta G_a = 20$ میلیارد ریال و به فرض آنکه میل نهایی به مصرف برابر با $0/8$ باشد، افزایش در ارزش تعادل درآمد ملی از رابطه زیر به

دست می آید:

$$\Delta Y = \frac{1}{1-b} (\Delta G_a)$$

$$\Delta Y = \frac{1}{1-0.8} (20)$$

$$\Delta Y = 100$$

در این حالت، منحنی تقاضای کل تولید به مقدار $(\Delta G_a = 20)$ به طور موازی بالا می رود و همان طور که در شکل شماره (۳-۶) ملاحظه می شود سطح تعادل درآمد ملی از

۴۰۰ میلیارد ریال به ۵۰۰ میلیارد ریال افزایش می یابد. بدین ترتیب، اثر هزینه های دولت بر تقاضای کل تولید مستقیم و بر درآمد ملی انبساطی است.

در مقایسه، تأثیر مالیاتهای مستقل بر تقاضای کل تولید غیر مستقیم و بر درآمد ملی انقباضی است. از آنجا که مالیاتهای مستقل در ابتدا درآمد شخصی قابل تصرف را تحت

تأثیر قرار می دهد و سپس سطح مصرف را با این فرض که میل نهایی به مصرف ثابت است تغییر می دهد، اثر این گونه مالیاتها بر تقاضای کل تولید غیر مستقیم است. برای مثال

هرگاه مالیاتهای مستقل به مقدار ۲۰ میلیارد ریال افزایش یابد، درآمد شخصی قابل تصرف به مقدار ۲۰ میلیارد ریال کاهش می یابد و سپس به فرض آنکه میل نهایی به مصرف برابر

با $0/8$ باشد، مقدار مصرف در تمام سطوح درآمد ملی به مقدار ۱۶ میلیارد ریال (یعنی $\Delta C = b \cdot \Delta T_a = 0/8 \times 20 = 16$) کاهش می یابد و در نتیجه از تقاضای کل تولید به همان

مقدار کاسته می شود.

بدین ترتیب، می توان گفت که مصرف (تقاضای کل تولید) به اندازه حاصل ضرب

میل نهایی به مصرف و مقدار افزایش در مالیاتهای مستقل ($b \cdot \Delta T_a$) کاهش می یابد. این مقدار برابر با ۱۶ میلیارد ریال است. لیکن باقیمانده مالیات (که برابر با ۴ میلیارد ریال

است) با کاهش مقدار پس انداز پرداخت می شود و نتیجتاً کاهش درآمد شخصی قابل تصرف، بین مصرف و پس انداز تقسیم می گردد. پس منحنی مصرف و منحنی تقاضای کل

تولید با کاهش مصرف به طرف پایین و به طور موازی منتقل می شود که مقدار آن از

$$\Delta C = b \cdot \Delta T_a$$

رابطه زیر به دست می آید:

از آنجا که b از صفر بزرگتر و از واحد کوچکتر است، کاهش نسبی در مصرف از

افزایش مالیات کمتر است. اثر مالیات بر سطح درآمد ملی را می توان با مقایسه ضریبهای

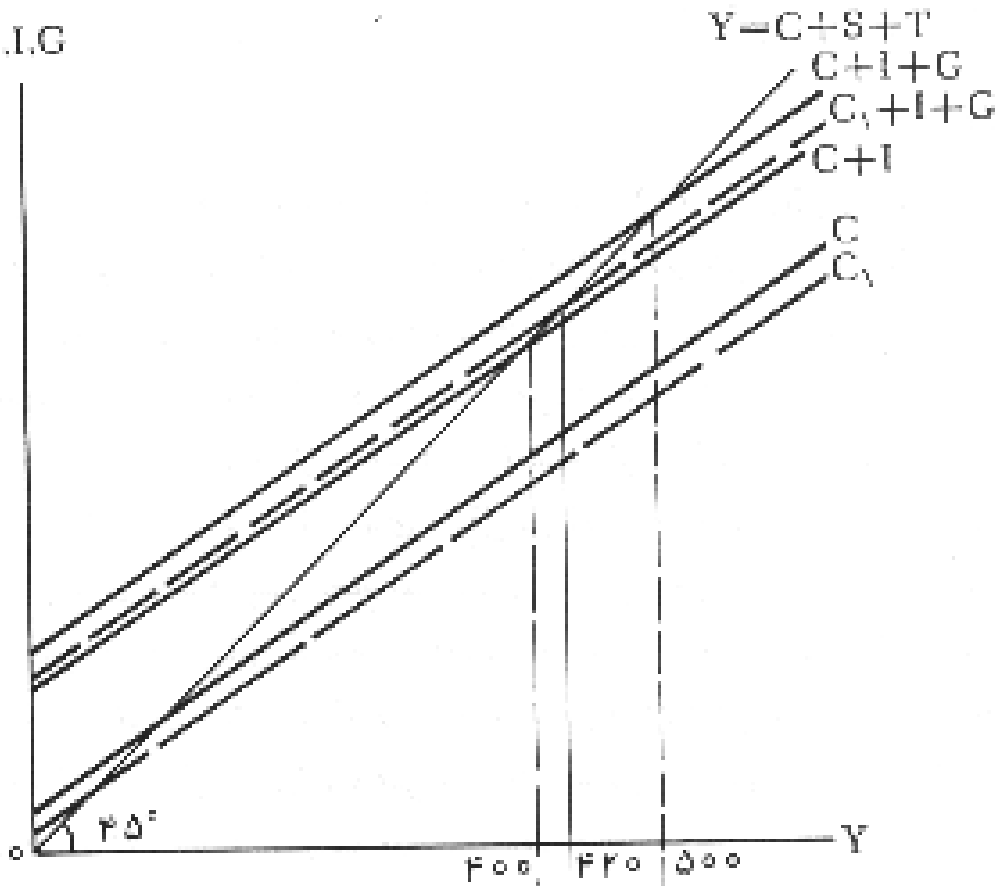
افزایش مختلف مقایسه کرد:

$$\Delta Y = \frac{-b}{1-b} (\Delta T_a)$$

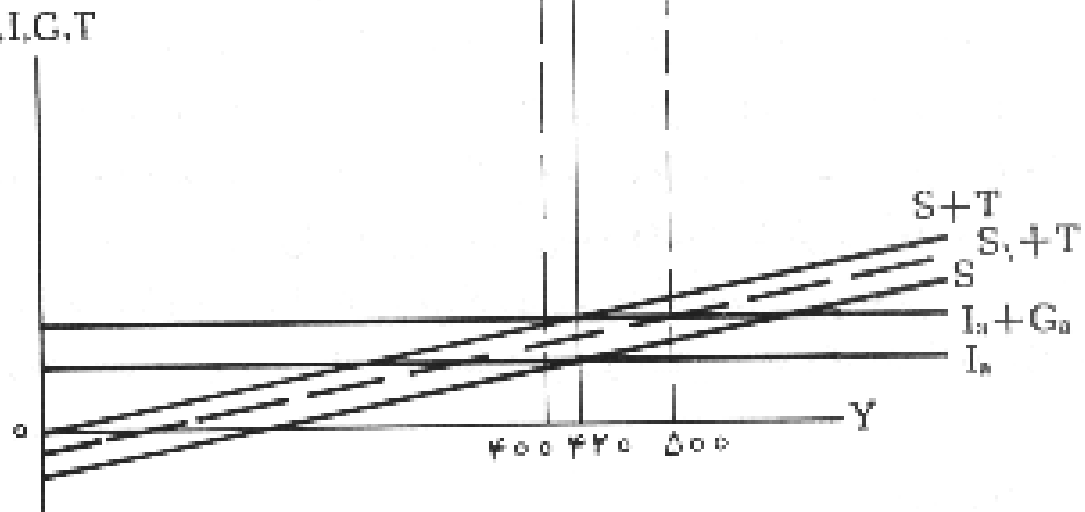
این رابطه را نیز می توان به صورت زیر نوشت:

$$\frac{\Delta Y}{\Delta T_a} = \frac{-b}{1-b}$$

C, I, G



S, I, G, T



از آنجا که صورت کسر طرف راست معادله بالا از صفر بزرگتر و از واحد کوچکتر است، ارزش این ضریب افزایش از ضریبهای افزایش دیگر کمتر است. به فرض آنکه

$(\Delta a = \Delta C_a) = (\Delta G_a = \Delta I_a)$ باشد، ضریبهای دیگر با یکدیگر برابرند:

$$\Delta Y = \frac{1}{1-b}(\Delta C_a) = \frac{1}{1-b}(\Delta I_a)$$

و نتیجتاً:

$$\frac{\Delta Y}{\Delta C_a} = \frac{\Delta Y}{\Delta G_a} = \frac{\Delta Y}{\Delta I_a} = \frac{1}{1-b}$$

در مثال ما، ارزش عددی هر یک از ضریبهای افزایش فوق برابر با ۵ است، در حالی که

در ضریب افزایش مالیات مستقل، این ارزش برابر با ۴- است:

$$\frac{\Delta Y}{\Delta T_a} = \frac{-b}{1-b} = \frac{-0.8}{1-0.8} = -4$$

حال می توان کاهش در درآمد ملی را به صورت زیر محاسبه کرد.

$$\Delta Y = \frac{-b}{1-b}(\Delta T_a) = \frac{-0.8}{1-0.8}(20) = -80$$

بدین ترتیب سطح درآمد ملی که در الگوی سه بخشی اول در سطح ۵۰۰ میلیارد

ریال بود، به سطح ۴۲۰ میلیارد ریال کاهش می یابد. این کاهش در شکل نشان داده شده

است.

فصل ۸

بخش اول: پول و نقش آن در اقتصاد

الف) پیدایش و سیر تحول پول:

شکل اولیه مبادله کمکهایی بود که به آن پایاپای یا کالا به کالا نیز گویند.

در این شکل مبادلات کالا یا خدمات ارائه شده در ازای آن کالا یا خدماتی دریافت می گردید.

ویژگیهای مبادله پایاپای عبارت بودند از:

۱- در مبادله پایاپای از دو طرف مبادله هم تولید کننده و هم مصرف کننده بود.

۲- در مبادله پایاپای ذخیره کردن کالاهای تولیدی عملاً ممکن نبود زیرا از طرفی

بسیاری از کالاها فساد پذیر بوده و نگهداری آنها برای مدت طولانی مقدور نبود و از طرف دیگر چون شخص به تولیدات دیگران نیاز داشت، ناگزیر از عرضه کالای خود بود.

۳- در مبادله پایاپای فقط تولید منبع ثروت محسوب می شد و مبادله هیچگاه موجب

افزایش ثروت نمی گردید زیرا تولید ملازم با مصرف بوده و از آن منفک نمی شود. در هر مبادله که برای تأمین نیازمندیهای زندگی صورت می گرفت، ناگزیر پای تولید در میان بود و بعبارت بهتر تولید راه مبادله بود.

۴- در مبادله پایاپای تولید بطور مستقیم با خدمات و تولیدات دیگر در ارتباط بود و

در این میان واسطه ای در کار نبود.

در این میان مبادلات تهاتری دارای مشکلاتی بودند که اهم آنها بدین قرار بود:

۱- لزوم تمایل همزمان طرفین به انجام مبادله: در هر مبادله می بایست دو طرف

کالاهایی یکدیگر را می خواستند و به نیازی نداشت مبادله انجام نمی شد یا باید مبادلات اضافی صورت می گرفت. مثلاً اگر کسی گندم داشت و به کفش احتیاج داشت، در صورتی بین آنها مبادله صورت می گرفت که صاحب کفش نیز به گندم احتیاج می داشت.

۲- مشکل پس انداز: پس انداز بسیاری از کالاها غیر ممکن بود و کالاهایی هم که

امکان پس انداز داشتند نیاز به صرف وقت و هزینه و جای زیادی داشت. از سوی دیگر امکان پس انداز فردی در خانواده ها وجود نداشت.

۳- نبود معیار واحد جهت سنجش ارزش کالا: برای اینکه بتوان بین کالاهای

مختلف رابطه مبادله ای برقرار کرد نیاز به یک معیار واحد جهت ارزش گذاری کلیه کالاها می باشد که این معیار واحد در زمان مبادلات تهاتری وجود نداشت. لذا کالاها قیمتهای زیادی داشتند، زیرا هر کالا با کالاهای مختلف شکل متفاوتی مبادله می گردید و مبادله بستگی به توافق طرفین داشت.

۴- تقسیم ناپذیری بعضی از کالاها: موجودات زنده و بعضی از کالاهای دیگر مثل

مروارید و الماس در عمل قابل تقسیم به قسمتهای کوچکتر نیستند. لذا اگر کسی نمی خواست کالایش را که از این دسته بود با کالای دیگری مبادله کند، باید شخصی را می یافت که هم ارزش کالای او کالای دیگر می داشت و گرنه مبادله صورت نمی گرفت.

۵- عدم امکان ایجاد تخصص در رشته ای از تولید: در این سیستم یک فرد می

بایست قادر بر تهیه و تولید کالاهای مختلف باشد تا بتواند با عرضه آنها در یک بازار کوچک احتیاجات خود را تأمین کند. لذا امکان متخصص شدن در یک رشته خاص وجود نداشت.

۶- ابهام در برابری ارزش دو کالا: انجام معاملات نسبه و استفراض چندان ساده

نبرد و بخاطر مشکل مقایسه ارزش دو کالا در دو زمان اینگونه معاملات کمتر انجام می شد. همانطور که ملاحظه شد سیستم مبادله تهاتری بدلیل دشواریها و معایب فراوانی که داشت نمی توانست یک سیستم مناسب و پایدار برای انجام مبادلات باشد و لازم بود که روش بهتری جایگزین شود. برای این منظور بعضی از اجناس که در مبادلات بیشتر مورد عرضه و تقاضا بودند و علاوه بر کالا بودن، جنبه بیشتر مورد عرضه و تقاضا بودند بر کالا بودن، جنبه معیار و وسیله سنجش نیز پیدا کرده بودند بتدریج به عنوان معیار ارزش در مبادلات بکار گرفته شدند.

کالاهای واسطه ای انتخاب شده برای این امر در جوامع مختلف متفاوت بود. مثلا: در

ایران غلات، در روسیه پوست سمور، در هند صدف، در حوالی مدیترانه گوسفند، در ویرجینیای آمریکا بسته های تنباکو و ... وسیله ارزیابی کالاها برای مبادله بودند.

پیدایش پولهای فلزی

انتخاب یک چند کالا به عنوان معیار ارزش اگرچه تا اندازه ای موجب سهولت امر

مبادله شد، اما نتوانست برخی از مشکلات اساسی مبادلات داد و ستدی را از میان بردارد.

زیرا بعضی از کالاهایی که به عنوان وسیله ارزیابی انتخاب می شدند، با گذشت زمان فاسد

شده و از بین می رفتند و نگهداری آنها برای مدت طولانی ممکن نبود. دسته دیگر از این

اشیاء به علت داشتن حجم زیاد، ذخیره کردن آنها نیاز به مکان های وسیع داشت و نیز

نقل و انتقال آنها غالباً با دشواری همراه بود. این مشکلات سبب شد که انسان به دنبال

شیئی بعنوان واحد ارزش پول باشد که این مشکلات را نداشته باشد.

جستجوی بشر سرانجام منتهی شد به دلیل اینکه فلزات، مخصوصاً طلا و نقره را که

اشکالات فوق را ندارند بعنوان وسیله مبادله برگزینند.

طلا و نقره فلزاتی اند که در سطح جهان پذیرش عموم می باشند و از رواج بیشتری

برخورد دارند. امکان تورق در آنها زیاد است و بخوبی می توان از آنها سکه های نازک و

کوچک تهیه نمود و چون ارزش آنها ذاتی می باشد بر اثر خورد شدن و تقسیم به قطعات

کوچکتر ارزش آنها از بین نمی رود.

انعطاف پذیری زیادی دارند و می توان آنها را در غالب های گوناگون ریخت و به

صورت های متفاوت درآورد. همچنین امکان حک کردن هر نقش و نوشته ای بر روی آنها

وجود دارد.

بطور کلی از نظر اقتصادی دلایل انتخاب و رواج پول های فلزی بویژه طلا و نقره

عبارتند از:

۱- نقش معاملاتی: پول های فلزی بصورت عموم و سکه های طلا و نقره بخصوص

دارای قابلیت تراکم ارزش فراوان در حجم کم بوده و به سهولت قابل حمل و نقل می باشد

و از این نظر در تسهیل معاملات نقش ویژه ای ایفا می کنند.

۲- نقش ذخیره ارزش: پول های فلزی از آن جهت که فلز هستند دوام زیادی داشته

و کمتر فاسد می شوند و در این میان طلا، نقره بخاطر اینکه دچار زنگ زدگی نمی شوند

امتیاز بیشتری دارند.

۳- معیار ارزش یکنواخت: چیزی که می خواهد به عنوان معیار ارزش قرار بگیرد

باید خودش از نظر ارزش همگون و یکنواخت باشد و مقادیر متفاوت آن به لحاظ کمیت با

یکدیگر اختلاف داشته باشند. این امر در پولهای فلزی تحقق پیدا می کند اما در غیر پولهای فلزی اغلب مصداق پیدا نمی کند.

۴- قابلیت تقسیم پذیری: فلزات مخصوصاً طلا و نقره را می توان به کمیت های

گوناگون (ریز و درشت) تقسیم کرد بدون آنکه این امر سبب شود تا به کیفیت آنها صدمه برسد. همچنین اگر لازم باشد می توان آن را به صورت اولیه برگرداند. اما در غیر پولهای فلزی چنین قابلیتی وجود ندارد. با وجودیکه استفاده از پول فلزی بسیاری از مشکلات مبادلات تهاتری را حل کرده اما مبادلات با پولهای فلزی همراه با مشکلاتی بود که برخی از آنها عبارتند از:

۱- تقلب در آلیاژ و ماده سکه های فلزی: این فقط افراد نبودند که در مسکوکات

تقلب می کردند و مقدار آلیاژ آنها را تغییر می دادند، بلکه حکمرانان و دولتمردان بهنگام برخورد بحرانهای اجتماعی و احتیاج شدید مالی برای هزینه های خود عیار مسکوکات خود را کاهش داده و سعی می کردند تا با میزان معین طلا و نقره سکه های بیشتری ضرب کنند. مثلاً (ژان دوم) یکی از پادشاهان فرانسه فقط در یک سال هجده بار مقدار آلیاژ مسکوکات را تغییر داد تا با این کار بتواند از عهده تأمین مخارج سنگین جنگهای صد ساله برآید.

۲- تنوع فراوان سکه های فلزی: بطوری که بین سالهای ۱۲۵۶ تا ۱۵۰۰ م حدود

۴۰۰ نوع سکه طلا و بیش از ۱۰۰۰ نوع سکه نقره در جریان بود که این امر بخاطر تعداد مراکز ضرب سکه پیش آمده بود. مثلاً در قرون وسطی، در ایتالیا در هر شهر یک نوع پول در جریان بود. یا در فرانسه تا سال ۱۳۰۰ م سکه یک نوع پول در جریان بود. یا در فرانسه تا سال ۱۳۰۰ م سکه های بسیاری در جریان بود و با تلاش زیاد پادشاهان موفق شدند که

تعداد آنها را به ۳۰ نوع کاهش دهند. این نوع سکه ها با آلیاژها و وزنهای متفاوت سبب ایجاد مشکل در تشخیص ارزش واقعی آنها از سوی توده مردم می گردید و فقط صرافان خیره از عهده این کار بر می آمدند.

۳- بین حجم مسکوکات در گردش و میزان فعالیتهای تولیدی در یک نظام اقتصادی، ایجاد تناسب و تعادل بموقع امکان پذیر نبوده است. مثلاً فرض کنیم در یک کشور بدلیلی نظیر واردات کالا از خارج حجم مسکوکات کاهش یابد میزان پول در جریان کم می گردد و در نتیجه قدرت خرید مردم در مقایسه با حجم تولیدات آن کشور پایین می آید. بدنبال زیاد شدن عرضه کالاهای تولید شده و پایین می آید. بدنبال زیاد شدن عرضه کالاهای تولید شده و پایین آمدن تقاضای مردم قیمتتها کاهش می یابد و این جریان منجر به رکود اقتصادی می شود که آن هم به نوبه خود سبب کاهش تولید می گردد.

در حالت عکس، حجم مسکوکات به عللی مثل کشف معادن جدید طلا و نقره با سرعتی بیشتر از افزایش تولید زیاد شود، قدرت خرید مردم افزایش یافته و تقاضا را افزایش می دهند در حالی که تولید به همان میزان افزایش نیافته است و این امر باعث افزایش عمومی سطح قیمتتها می شود.

۴- نگهداری و حمل و نقل مسکوکات گرانبها به مقدار زیاد برای انجام معاملات عمده: از نظر امنیتی و انتخاب مکان برای انجام معاملات عمده: از نظر امنیتی و انتخاب مکان و وسیله مناسب برای نگهداری و جا به جایی مسکوکات دشواریهایی وجود داشت. نکته: ارزش اسمی و ذاتی سکه های اولیه مساوی بوده است، در حالیکه هر چه زمان می گذشت ارزش اسمی آنها از ارزش ذاتی شان فزونی گرفت.

مشکلات مبادله به وسیله پولهای فلزی به همراه وقوع یک جریان دیگر سبب پیدایش پول کاغذی شد. جریان از این قرار بود که مردم به ویژه تجار به هنگام سفر تجارتي بخشی از سکه های خود را نزد یک نفر امانتدار به امانت می گذاشتند و رسیدی دریافت میکردند. بتدریج بجای سکه، رسیدهای فوق الذکر در مبادلات مورد استفاده قرار گرفت. هر چه اعتماد مردم به ویژه فروشندگان کالا به صادر کننده رسید بیشتر بود رسیدهای او نیز بیشتر در گردش مبادلات قرار می گرفت. نیاز به یکنواختی رسیدها و جلوگیری از تقلب در صدور رسید منجر به دخالت دولتها در صدور رسیدها شد و رسیدهای فوق جنبه رسمی یافتند و متحد الشكل شدند که عنوان اسکناس یافتند. بنابراین این اسکناس اولیه در واقع رسیدی بوده است که در قبال تعداد مشخصی سکه صادر می شده است و دارند اسکناس قانوناً می توانست هر موقع که اراده کند با ارائه آن به صادر کننده به همان اندازه سکه فلزی بگیرد. البته در کنار این نوع اسکناس ها، نوع دیگری اسکناس که از کاغذ مخصوصی از سوی حکام منتشر می گردیده و طبق دستور حاکم مردم مجبور به استفاده از آن بودند نیز وجود داشته است.

بطور کلی اسکناس ها را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱- پول کاغذی قانونی با گردش دستوری: که طبق قانون از کاغذ مخصوص و طی

مراحل خاصی از سوی دستگاه حاکم منتشر شده و براساس دستور حاکم مردم ملزم به استفاده از آن بودند و هر کس از این دستور سرپیچی می کرد به مجازات سنگینی محکوم می گردیده است.

مثل دوره امپراطوری (قوبیلای قا آن) در قرن سیزدهم در چین

۲- پول کاغذی اعتباری با گردش تضمینی: منشاء پیدایش این نوع پول کاغذی در

درجه اول تجار و صرافان و پس از آن بانکداران و در نهایت دولت‌ها بودند. بدین ترتیب مردم

ابتدا با امانت گذاشتن سکه های خود نزد صرافان از آنها رسید دریافت می کردند. که این

رسیده‌ها همان طور که قبلاً گفته شد بطور رسمی به اسکناس تبدیل شدند. در واقع این

شکل پول کاغذی با پشتوانه فلزات گرانبها و تضمین تبدیل آنها به پول فلزی منتشر

گردیده است. ولی بعدها شرایطی فراهم آمد که سبب گردید تا اسکناس غیر قابل تبدیل

اعلام گردد.

تفاوت‌های دو نوع پول کاغذی را بنویسید؟

۱- منشاء پیدایش پول کاغذی با گردش دستوری دولت‌ها بودند در حالی که پول

اعتباری با گردش تضمینی بوسیله صرافان و تجار و سپس بانک‌های خصوصی به وجود آمد

اگرچه بعدها تحت سلطه دولت‌ها درآمد.

۲- پول کاغذی با گردش دستوری از عملکرد پول به عنوان واسطه در معاملات پدید

آمد، ولی پول اعتباری از عملکرد آن بعنوان وسیله پرداخت نشأت گرفت. بعبارتی پول

کاغذی با گردش دستوری جهت تسهیل در امر مبادله ایجاد می گردید، درحالی که منشاء

پیدایش پول اعتباری با گردش تضمینی انتقال بدهی یک شخص به دیگری بوده است.

۳- پول کاغذی با گردش دستوری از ابتدای پیدایش دارای ارزش اعتباری بوده است

لکن پول اعتباری با گردش تضمینی در ابتدا یک سند بدهی مانند حواله و برات بود و در

مسیر تکاملی خود کم کم به جایی رسید که دارای ارزش اعتباری شد.

۴- پول کاغذی با گردش دستوری به سبب اقتدار دولتها و اجبار و پافشاری آنها

مقبولیت عامه یافت ولی پذیرش پول اعتباری بوسیله مردم به میزان اعتبار صراف یا تاجر منتشر کننده آن داشت.

پول تحریری:

موجودی هر فرد در حساب جاری بانک نوع دیگری از پول است که ثبتي نام دارد. سپرده‌های حسابهای جاری را سپرده های دیداری و وسیله ای که می توان به وسیله آن از این حسابها برداشت کرد را پول تحریری گویند، که کلان چک می باشد. استفاده از پولهای تحریری (چکها) امکان ایجاد اعتبار و خلق پول جدید را فراهم می سازد.

خلق پول جدید (اعتبار) توسط بانکها در نتیجه جریان وام دهی در این سیستم کهن می گردد. مثلاً فرض کنید مبلغ ۱۰۰۰ ریال سپرده اولیه نخ ذخیره قانونی ۲۰٪ و فقط یک بانک وجود داشته باشد و مردم سپرده های خود را در بانک می گذارند.

بانک طبق قانون ۲۰٪ سپرده اولیه یعنی ۲۰۰ ریال را بعنوان ذخیره قانونی و ما قبلی را که ۸۰۰ ریال است به فرد الف وام می دهد. فرد الف این مبلغ را به عنوان سپرده در بانک می گذارد. بنابراین ۸۰۰ ریال سپرده جدید ایجاد شد. بانک ۲۰٪ آن را که ۱۶۰ ریال است به فرد ب وام می دهد. فرد ب نیز ۶۴۰ ریال را در بانک می گذارد و لذا مبلغ ۶۴۰ ریال سپرده جدید ایجاد شد. این روند همینگونه ادامه می یابد و کل مبلغ پول از رابطه زیر

بدست می آید:

در اینجا:

سپرده	ذخیره قانونی (۲۰٪)
-------	--------------------

۳۰۰	سپرده اولیه ۱۰۰۰
۱۶۰	فرد الف ۸۰۰
۱۲۸	فرد ب ۶۴۰

تفاوت‌های اسکناس با پول تحریری:

۱- اسکناس در حال حاضر پول قانونی است. کلیه افراد موظفند در مقابل طلب‌هایشان یا آنچه می‌فروشند اسکناس دریافت کنند اما در مورد پول‌های تحریری چنین اجباری وجود ندارد.

۲- تغییر پذیری دو نوع پول متفاوت است. اسکناس هنگامی که منتشر شد و به جریان افتاد، بجز موارد نادر و استثنایی قابل برگشت نیست، در صورتی که پول تحریری در واکنش به رونق و کساد بازار نوسان دارد. در زمان رونق بانکها بیشتر وام می‌دهند و سعی می‌کنند تا ذخیره اضافی خود را به حداقل برسانند، در حالیکه در زمان رکود حجم وامی را که می‌دهند به حداقل می‌رسانند.

۳- خلق اسکناس تنها بوسیله بانک مرکزی و یا تصمیم مقامات پولی کشور صورت می‌گیرد. ولی پول تحریری مستقیماً توسط بانکهای تجاری خلق می‌شود، اگر چه بانک مرکزی هم بصورت غیر مستقیم از طریق کم و زیاد کردن نرخ ذخیره قانونی نرخ تنزیل و ... می‌تواند در تعیین حجم آن دخالت نماید.

بطور کلی انواع پولها را به ترتیب پیدایش می‌توان اینگونه نام برد:

- ۱- پول کالایی ۲- پول فلزی ۳- پول کاغذی ۴- پول تحریری یا اعتباری

وظایف پول:

۱- پول وسیله پرداخت در مبادلات است.

۲- پول بعنوان معیار سنجش ارزش کالا و خدمات محسوب می گردد.

۳- پول وسیله حفظ ارزشهای تولیدی کالاها و خدمات افراد است.

۴- پول وسیله معاملات اعتباری و پرداختهای آتی می باشد.

۵- پول بعنوان عامل ملی در اقتصاد مطرح می باشد: بر خلاف کینز برخی از اقتصاد

دانان جدید مثل پولیون معتقدند که پول نقش علنی و حساسی را در اقتصاد ایفا می کند.

اکثر مسائل اقتصادی مثل بیکاری، تورم، نوسانات تجاری و دوره انتقال از یک موضع

اقتصادی به موضع اقتصادی دیگر با پول و اثرات آن پیوند غیر قابل تفکیک دارد. همچنین

پول تأثیر زیادی بر تولید نهایی واقعی قیمتها، توزیع اجتماعی ثروت، درآمد واقعی و حجم

اشتغال در ممالک پیشرفته غربی در کشورهای در حال توسعه دارد.

نقش پول در جریان قیمتها و فعالیتهای اقتصادی:

از آنجایی که امروزه پول در مسیر تحول قیمتها و در انواع مختلف فعالیتهای

اقتصادی مثل تولید، توزیع و مصرف نقش مهم و حساسی را بعهده دارد، اقتصاد کنونی را

اقتصاد پولی می نامند. بدون پول هزاران دارد، اقتصاد کنونی را اقتصاد پولی می نامند.

بدون پول هزاران معامله متنوع تجاری که روزانه در یک سیستم اقتصادی صورت می گیرد

تقریباً غیر ممکن خواهد بود. در صورتی که جزئی ترین این معاملات و مبادلات چه در

سطح تجاری بین کشورها و چه در سطح اقتصاد ملی کشورها امکان پذیر باشد با مشکلات

عدیده و تاخیر فراوانی همراه خواهد بود.

پیدایش پول سبب تغییر شیوه مبادلات و گستردگی آنها گردید و بتدریج وابستگی

اقتصادها به آن بحدی همه جانبه شد که هر واقعه اقتصادی در هر نقطه از جهان اتفاق افتد می توان برای آن یک عامل پولی را بعنوان عامل ریشه جست.

بعضی از تاثیراتی که ورود پول در مبادلات بر اقتصادها گذارد بدین قرار است:

— تفکیک پس از مصرف تولید: پس از پیدایش پول تولید کننده می توانست تولید

خود را فروخته و وجه آن را هر موقع دوست داشت مصرف کند.

— فراهم شدن امکان مبادله بدون تولید: قبل از پیدایش پول کسی می توانست

دست به مبادله بزند که کالایی تولید کرده باشد. دست به مبادله می زند و از این راه نیازهای خود را برطرف می سازند.

— تغییر در ارزشها: پس از پیدایش پول ارزش کالاها و خدمات از یک طرف به

میزان عرضه آنها بستگی داشت و از سوی دیگر به میزان پول در جریان. بنابراین تغییر در حجم پول می تواند سبب تغییر ارزش کالاها شود.

— امکان ذخیره کردن پول: انبار کردن کالاها برای مدت طولانی ممکن نبود. اما

ذخیره کردن پول امری سهل و آسان است. بویژه که امروزه مؤسسات مختلف مثل بانکها امر ذخیره ساختن پول را از طریق ارائه خدمات مختلف و بصره تر ساخته اند.

— استفاده از پول در محاسبه و تقسیم درآمد ملی: از آنجا که تولید ملی از مجموع

کالاها و خدمات گوناگون که هر یک واحد سنجش متفاوتی دارند تشکیل می گردد. برای

اینکه بتوان جمع کل ارزش این کالاها و خدمات را دانست لازم است با یک معیار همه آنها

ارزشگذاری گردند که این وظیفه را پول بعهدده دارد. علاوه بر آن مشخص ساختن سهم هر

بخش هر واحد اقتصادی و هر فرد در درآمد ملی برای مقایسه بخشهای مختلف واحدهای

فرد در درآمد ملی برای مقایسه بخشهای مختلف واحدهای اقتصادی متفاوت با هم و افراد با یکدیگر از نظر میزان کارایی آنها لازم است ارزش تولیدات آنها با یک واحد یکسان محاسبه گردد که این وظیفه را پول به خوبی انجام می دهد.

لازم به توضیح است که پول امکان تعیین میزان کارایی واحدهای اقتصادی را فراهم ساخته و می توان از این طریق هدایت سرمایه گذاری به سمت فعالیتهای اقتصادی پربازده تر را عملی ساخت زیرا گاهی حتی اگر نوع تولید دو واحد اقتصادی با یک نام باشند و حتی کمیت تولید آنها یکسان باشد باز نمی توان برابری کارایی آنها حکم داد (حتی اگر شرایط تولید هر دو برابر باشد). آنچه در این مواقع مشخص کننده است ارزش تولیدات آنهاست که اگر ارزش پولی آنها با هم برابر باشد می توان گفت که این دو واحد اقتصادی دارای کارایی برابری بوده اند.

بخش دوم: سیستمهای پولی

الف) انواع سیستمهای پولی فلزی:

در بین انواع سیستمهای پولی فلزی که در جهان بوجود آمد، سه نوع آن پایداری

بیشتری داشته است و به تکامل خود رسیده اند:

— سیستم واحد دو فلزی طلا و نقره بدون رابطه مشخص

— سیستم واحد دو فلزی طلا و نقره با رابطه مشخص

— سیستم واحد یک فلزی طلا

اینک به شرح هر یک می پردازیم:

۱- سیستم واحد دو فلزی طلا و نقره بدون رابطه مشخص یا نظام پایه های

موازی: منظور از این سیستم این است واحد پول رسمی یک کشور دو فلز طلا و نقره باشد بدون اینکه هیچ گونه رابطه یا نسبت یا نرخ برابری رسمی بین آنها وجود داشته باشد.

این سیستم تا اوایل قرن ۱۹ میلادی در بسیاری از کشورهای اروپایی متداول بود و به سبب آن در هر کشور اروپایی پول کشورهای همسایه آن آزادانه در گردش بود، مثلاً پولهای ضرب شده در ضرابخانه های انگیس، اسپانیا، ایتالیا، سوئیس و ... در کشور فرانسه در جریان بود.

عیب این سیستم این بود که هر گاه یکی از دو فلز طلا یا نقره دچار فراوانی یا کمبود می شد نوسانات شدیدی در ارزش آنها بوجود می آمد که باعث می شد ثبات و ارزش پول متزلزل می گردد. این عیب موجب شد تا این سیستم که مدت طولانی در اروپا معمول بود سرانجام متروک شود و جای خود را به سیستم دو فلزی با رابطه مشخص بدهد.

۲- سیستم واحد دو فلزی طلا و نقره با رابطه مشخص: در این سیستم بین دو

واحد پول رایج یعنی طلا و نقره رابطه و نسبت مشخص و معینی وجود داشت و بر حسب قانونی که نرخ برابری رسمی آنها را بیان می کرد هر یک از مسکوکات این دو فلز با رابطه معین به مسکوکات فلز دیگر قابل تعویض و تبدیل بود. مثلاً در سال ۱۸۱۶ م در فرانسه بر طبق قانون ۶ و ۱۷ ژرمینال سال ۱۱، سیستم دو فلزی طلا و نقره انتخاب شده و رابطه ثابت ۱ به ۱۵/۵ بین طلا و نقره معین شد. چند کشور دیگر از این عمل فرانسه تقلید کردند. ایتالیا، سوئیس، بلژیک، یونان، اسپانیا و مدتی هم آمریکا این سیستم را برای برگزیدند.

با اینکه این سیستم سبب به سیستم قبلی امتیازاتی داشت اما دارای معایب بزرگی

هم بود که سبب متروک شدن آن گردید. برای دستیابی به علت برچیده شدن این سیستم مناسب است قبلاً قانون گرشام را بیان کنیم.

قانون گرشام:

گرشام (۱۵۳۳-۱۶۰۳ م) صراف و سوداگر انگلیسی و مشاور مالی ملکه الیزابت ملکه اول انگلیس بود. در زمان او خزانه دارای انگلستان برای بهبود وضعیت پولهای در دست مردم بطور مرتب اقدام به ضرب پول خوب و بی عیب می کرد، اما این پولها پس از اینکه از ضرابخانه بیرون آمده و وارد بازار می شد به سرعت از جریان خارج می گشت ولی پولهای معیوب و بد همچنان در گردش بود و این امر دولت انگلستان را دچار مشکل کرده بود.

گرشام در گزارشی که برای حل مشکل به ملکه انگلیس ارائه داد گرشام در گزارشی که برای حل مشکل به ملکه انگلیس ارائه داد متذکر شد که هرگاه در جامعه ای دو نوع پول در دست مردم باشد که به نظر آنها یکی بهتر از دیگری باشد یا مردم در مبادلات خود به دلیلی یکی از آن دو را بر دیگری ترجیح دهند در این صورت پول بد، پول خوب را از جریان خارج می سازد. از این پس این نظریه به قانون گرشام معروف شد. هر چند که این قانون قبل از گرشام هم قانون شناخته شده ای بود بخاطر اصرار و پافشاری وی بر روی آن تفسیر نظام واحد دو فلزی به وسیله این قانون یکی از اقتصاد دانان انگلیس آن را به گرشام منسوب کرد.

سیستم واحد دو فلزی طلا و نقره با رابطه مشخص که در بعضی کشورها برقرار شده بود تا سال ۱۸۵۰ م سیستم مناسبی بود که به خوبی عمل می کرد اما از این سال به بعد این سیستم دچار مشکلات و آشفتگی هایی شد. بدنبال آن آمریکا از یک طرف و فرانسه و

سایر کشورهایی که نظام دو فلزی برگزیده بودند از طرف دیگر هر کدام تصمیماتی گرفتند که سرانجام این تصمیمات به برقراری سیستم واحد یک فلزی طلا منتهی شد.

به هم خوردن رابطه قانونی بین طلا و نقره موجب بروز آشفتگی در سیستم دو فلزی با رابطه معین گشت. همانطور که گفته شد رابطه قانونی بین طلا و نقره ۱ به ۱۵/۵ بود و می بایست که معاملات و مبادلات براساس آن صورت می گرفت، بوجود آمده بود که با رابطه قانونی اختلاف داشت. افزایش روز افزون اختلاف بین این دو رابطه سبب اخلال و بی نظمی در سیستم دو فلزی با رابطه مشخص گردید، در بازار لندن که بازار جهانی و بین المللی فلزات گرانبهاست از سال ۱۸۱۴ تا ۱۸۱۹ م نقره گرانبهاتر از طلا بوده و بر آن پیشی گرفته بود. اما از سال ۱۸۲۰ تا ۱۸۵۰ م طلا بر نقره سبقت گرفت. از سال ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۶ م مجدداً نقره از طلا پیش افتاد و از سال ۱۸۶۷ دوباره طلا رونق می گیرد و از آن به بعد با گذشت زمان طلا مطلوب تر می شود.

بر طبق قانون گرشام که می گفت: (پول بد، پول خوب را از جریان خارج می کند). تغییرات نسبی ارزش هر یک از این دو فلز باعث شد که متناوباً یکی از این دو پول خوب از جریان خارج شود. بدین سان گاهی سکه های طلا و زمانی سکه های نقره از مدار چرخش فاصله می گیرد. روند این تحولات تا سال ۱۸۶۵ م به گونه نیست که جریان عادی امور را به هم بزند و مشکلات جدیدی را بوجود آورد. اما پس از آن، از یک طرف در اتازونی معدن جدید نقره کشف و استخراج می شود که تولیدات فراوانی بود و سبب می شد تا نیاز مناطق خاور تازه تشکیل شده بود در سال ۱۸۷۰ م با انتخاب سیستم یک فلزی طلا، سکه های نقره را از جریان خارج می کند.

در نتیجه این سکه به بازار کشورهایی که دارای سیستم دو فلزی بودند سرازیر می شوند. تغییر و تحولات جدید، بر روی وضعیت پولی فرانسه تأثیر می گذارد. این فعل و انفعالات ادامه دارد تا اینکه در تاریخ ۵ نوامبر ۱۸۷۸ قرارداد بین المللی جدیدی بین اعضای اتحادیه لاتین و یونان منعقد می شود که موجب آن، ضرب سکه نقره از بین می رود.

۳- سیستم واحد یک فلزی طلا:

مراد از سیستم یک فلزی این است که دولت، یکی از این دو فلز طلا یا نقره را با وزن و عیار مشخص به عنوان واحد پول کشور خود معین می کند. هر پول فلزی با ملاحظه مقدار فلز گرانبه‌های آن دارای یک ارزش معامله ای است که این ارزش تابع میزان استخراج فلز، عرضه و تقاضای آن است و نظام بازار آن را تعیین می کند. علاوه بر آن دارای یک ارزش اسمی و رسمی است که توسط قانون و مقررات مشخص می شود. اگر این دو یعنی ارزش باطنی مقدار فلزی که در ساخت پول بکار رفته و ارزش ظاهری (ارزشی که روی سکه حکاکی شده) با هم برابر باشد آنگاه ارزش تجاری و ارزش قانونی پول با هم متعادل خواهند بود. و بر اثر تعادل این دو، ارزش پول رایج کشور تثبیت خواهد شد.

سیستم واحد یک فلزی در ادامه روند رشد و تکامل پول فلزی، پس از یک دوره عمل سیستم دو فلزی جانشین آن گردید.

انتخاب سیستم یک فلزی از طرف فرانسه و کشورهای عضو اتحادیه لاتین و ممالک متحده آمریکا سبب ایجاد تغییرات مهمی در نظام پولی جهان شد. کشورهای جهان به دو دسته تقسیم شدند: کشورهایی که دارای سیستم یک فلزی طلا بودند و کشورهایی که دارای سیستم یک فلزی نقره بودند و این دو دسته در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. بر اثر آن

مکانیسمی که اثر سیستم دو فلزی با رابطه مشخص برقرار بود و ارتباط بازرگانی آن دیگر وحدت پولی ر جهان وجود نداشت. لیکن به دلیل وجود روابط اقتصادی - اجتماعی کشورها با یکدیگر و نقش دولتهای مقتدر در تعیین واحد پولی این وضعیت پایدار نماند و زود از بین رفت. کشورهایی که سیستم یک فلزی نقره را انتخاب کرده بودند مجبور شدند به تدریج در مقابل کشورهای مقتدر انگلستان، فرانسه، آمریکا که ثروتمندترین کشورهای جهان بودند تسلیم شوند و آنان هم سیستم یک فلزی طلا را انتخاب کنند. کشورهایی که سیستم یک فلزی طلا پذیرفتند به ترتیب سال پذیرش عبارتند از:

۱۸۹۷ شیلی	۱۸۹۰ رومانی	۱۸۵۴ پرتغال
۱۸۹۷ روسیه	۱۸۹۲ اتریش	۱۸۷۱ آلمان
۱۹۰۱ هلند	۱۸۹۵ مصر	کشورهای اسکانداویناوی ۱۸۷۳
۱۹۰۸ سیام	۱۸۹۷ ژاپن	۱۸۸۱ فنلاند

ب: انواع سیستمهای پولهای کاغذی

۱- سیستم اسکناس قابل تبدیل به طلا و نقره:

همانطور که گفته شد رسیدهها و حواله های صرافان و بانکدارهای معتبر و معروف مقبولیت عمومی یافته و در سطح وسیع بکار گرفته شد. این استقبال و پذیرش موجب گردید تا فکر اولیه تهیه اسکناس در اذهان شکل بگیرد. برای این کار آنان بجای صادر کردن رسید برای هر مشتری بطور جداگانه رسیدههای استاندارد برای مبالغ مشخص از

قبل تنظیم کرده و با تهیه تعداد زیادی از هر کدام کار وام دهی پرداخت رسید را سریع بخشیدند. این کار سرعت گردش، بکارگیری و بازدهی را نیز بیشتر نمود. این رسیده‌ها که پشتوانه مسکوکات فلزی طلا و نقره موجود در نزد صرافان و بانکداران صادر می شد (بلیط) خوانده می شد. بلیط کار داد و ستد و پرداخت وام را بسیار آسان کرده بود. بتدریج این رسیده‌های استاندارد (بلیط‌ها) حکم پول را پیدا کرده و همانند آن دست به دست می گشتند و به این اعتبار می توان بلیطها را اولین پولهای کاغذی دانست. پولی که ارزش ذاتی نداشت بلکه ارزش آن به اعتبار پشتوانه فلزات گرانبه‌ایش بود و این تعهد برایش وجود داشت که در هر زمان می توانست با ارائه آن به صادر کننده اش مسکوک فلزی معین شده دریافت کند و این امر سبب اعتماد مردم برای استفاده از بلیطها گردیده بود.

تبدیل بلیط به فلز گرانبها بر طبق تعهدات صرافان و بانکداران مدتها دوام داشت. بعدها نام بلیط به اسکناس تغییر یافت و اسکناس به عنوان پول کاغذی قابل تبدیل به مسکوکات فلزی در جامعه جریان داشت و به همین مناسبت این سیستم پولی سیستم اسکناس قابل تبدیل به طلا و نقره نام گرفت.

در این سیستم اسکناس دارای ارزش ذاتی نبود ولی یک سند یا حواله رسمی برای مقدار معینی از پول فلزی گرانبها شمرده می شد و به این عنوان ارزش اعتباری داشت.

از همان شروع انتشار اسکناس موضوعی که همواره مورد بحث و اظهار نظر قرار گرفته این است که اگر ارزش اسکناس به اعتبار پشتوانه فلزات گرانبهای آن می باشد، آیا میزان ارزش پشتوانه فلزات گرانبهای آن می باشد، آیا میزان ارزش اسکناسهای منتشره با ارزش طلا و نقره موجود در نزد صرافیه‌ها و بانکها بایستی برابر باشد یا نه؟ گفتگو و تبادل

نظر پیرامون ارزش اسکناس و میزان پشتوانه آن در بین اقتصاددانان به پیدایش دو گونه

بینش یا دو مکتب در مورد انتشار اسکناس و میزان منجر شد که عبارتند از:

الف) مکتب پولی (انتشار)

ب) مکتب بانکی

الف : مکتب پولی (انتشار):

این مکتب به اصل پولی یا اصل انتشار هم معروف است. بر طبق اعتقاد طرفداران این

مکتب اسکناس منتشره باید صد درصد پشتوانه فلزی گرانبها داشته باشد و هر گونه تخلف

از این اصل مردود می باشد پیروان این مکتب اجرای اصل پولی را باعث ایجاد امنیت روابط

اقتصادی و بازرگانی و ضامن حفظ ارزش پول و مانع بروز تورم می دانستند.

سرسختی و پافشاری معتقدان قدرتمند این مکتب بر حفظ ارزش پول و کنترل

حجم اسکناس منتشره و توجه آنان به در امان ماندن پول و ثروت مردم سبب شد تا قانون

پیل در انگلستان بوجود بیاید.

این قانون بانک ناشر انگلستان را موظف می ساخت تا مقداری اسکناس منتشر کند

که از موجودی طلای ذخیره شده به اضافه مبلغ ثابتی که معین شده بود تجاوز نکند. یکی

از سرشناسترین طرفداران این مکتب ریکاردو است.

هر چند بنا بر اصل پولی انتشار اسکناس نباید بیش از میزان پشتوانه فلزی گرانبهای

آن و مقدار معین شده باشد اما عوامل متعددی بانکهای ناشر اسکناس را وادار کرد تا در

اعمال این اصل انعطاف زیادی به خرج دهند. در انحصار دولتها قرار گرفتن این وظیفه

بخاطر دولتی شدن بانکهای اسکناس نیاز به افزایش حجم پول در هنگام بروز بحرانهای

اجتماعی و مسائلی از قبیل جنگ و ... سبب شدید تا بانکها اجرای اصل انتشار را بتدریج

نادیده بگیرند بطوری که در هنگام جنگ جهانی اولی عملاً مکتب پولی به کنار گذارده شد.

ب: مکتب (اصل) بانکی:

در مقابل نظر پیروان مکتب پولی نظریه پردازان و اقتصاددانان دیگری معتقد بودند

که لزومی ندارد تا اسکناس منتشره با ذخیره فلزات گرانبها در بانک کاملاً برابری داشته

باشد بلکه برای چاپ و نشر اسکناس باید نیاز جامعه و ظرفیت اقتصادی آن را در نظر

گرفت. این مکتب به اصل بانکی مشهور شد. از برجسته ترین طرفداران آن «جان استوارت

میل» می باشد.

۲- سیستم اسکناس غیر قابل تبدیل به طلا و نقره:

بحث و گفتگو بین طرفداران دو اصل پولی و بانکی مدتها ادامه داشت و سرانجام اصل

پولی توانست برتری خود را بر اصل بانکی ثابت کند. قوانین و مقررات متعددی برای کنترل

و محدود کردن چاپ و نشر اسکناس وضع شد اما پس از اندک زمانی اصل بانکی مورد

توجه قرار گرفت، بویژه از وقتی که دولتها به صورت انحصاری عهده دار انتشار اسکناس

شدند به آرامی از اصل پولی فاصله گرفتند و متناسب با نیازمندیهای مختلف صنعتی،

کشاورزی و بازرگانی و دیگر موارد اقتصادی حجم پول را تغییر دادند. در طول جنگ

جهانی اول تأمین مخارج سنگین جنگ نیاز دولتها به پول را شدیداً افزایش داده که بر اثر

آن میزان انتشار اسکناس بطور چشمگیری زیاد شد و به این ترتیب اصل پولی عملاً کنار

رفته و اصل بانکی جایگزین آن گردید. فراوان شدن اسکناس در دست مردم افزایش قیمتها

و رشد تورم را به دنبال داشت و اینها همه از بی ارزش شدن پول حکایت می کرد. مردم

برای جلوگیری از ضرر به بانکها هجوم برده و خواستار تبدیل اسکناس به فلزات گرانبها

شدند. بانکها با نقضای عمومی و روز افزون طلا و نقره مواجه شده بودند و به علت کمبود ذخایر خود قادر به جوابگویی مردم و انجام تعهدات خود نبودند. دولتها هم برای جلوگیری از ورشکست کردن بانکها بطور رسمی اسکناس را غیر قابل تبدیل به فلزات گرانبها اعلام کرد و برای اولین بار تعهد بانکها برای مبادله اسکناس با طلا و نقره از بین رفت زیرا ارزش اسکناس های پول شمرده می شد و به این دلیل امکان نقد کردن اسکناسها وجود نداشت. این وضع سرنوشت بسیاری از کشورهایی بود که در جنگ شرکت کرده بودند.

خود دارای بانکها از تبدیل اسکناس به فلز گرانبها واقعه مهمی بود که سبب تغییر ماهیت اسکناس شد. تا قبل از آن اسکناس به عنوان یک سند یا حواله برای دریافت مقدار معینی از پول فلزی محسوب می شد و هیچگونه ارزش ذاتی نداشت. اما پس از آن ماهیتش عوض شد و به یک سند اعتباری با ارزش تبدیل گشت و به عنوان یک نوع پول شناخته شد.

تغییر ماهیت اسکناس از رسید یا حواله بدون ارزش به یک سن اعتباری با ارزش و کسب عنوان پول سبب شد تا در رقابت پول فلزی با اسکناس پول فلزی رجحان فوق العاده ای پیدا کند به گونه ای همه خواهان آن بودند و چون اسکناس و پول فلزی هر دو در جریان بودند بر طبق قانون گرشام اسکناس به عنوان پول بد کرد. رواج روز افزون اسکناسها و کاهش مستمر مسکوکات گرانبها در دست مردم سبب شد تا پولهای فلزی کاملاً از صحنه معاملات خارج شده و به تدریج نقش یک کالای ارزشمند را پیدا کنند. اسکناس هم نبود بلکه یک سند اعتباری با ارزش بود که اوضاع بازار و عوامل دیگر می توانست ارزش آن را کم و زیاد کند.

در پایان این بحث لازم است تذکر داده شود که در سیستمهای پولی غیر قابل تبدیل به فلزات گرانبها از نظر تئوری واحد پولی بر حسب عیار که از فلز گرانبها داشت تعریف می شد. اما در عمل فلز معیار هیچ نقشی را در حوزه اجرای این سیستم ایفا نمی کرد حتی در مواردی نگهداری و رواج سکه های فلزی به شکل پول از جانب دولت ممنوع می شد. نظیر آنچه در ایالات متحده در فاصله سالهای ۱۹۳۳ تا ۱۹۷۳ میلادی اتفاق افتاد.

در بیشتر اوقات سکه های فلزی قدیمی که دیگر وسیله مبادله نبودند ارزش رسمی و قانونی را از دست داده و تبدیل به کالایی می شدند که همانند سایر کالاها در بازار بر حسب عرضه و تقاضا نوسان قیمت داشت و در بعضی مواقع فلز معیار بطور رسمی کاملاً از مدار داد و ستدهای اقتصادی خارج می شد و به خزانه دولت یا موزه ها منتقل می گشت. در این حالت واحد پولی بطور کامل از فلز گرانبها جدا شده و دیگر ارزش حقیقی آن بر حسب فلز سنجیده نمی شد. بلکه قدرت خرید واحد پولی به اعتماد استفاده کنندگان از آن بستگی داشت.

فصل ۹: ارزش پول

بخش اول: تقاضای پول و نظریه های آن

الف) نظریه مقداری پول:

۱- نظریه مقداری پول بوسیله ریکاردو: در این نظریه تغییرات حجم پول به صورت طلا عامل اصلی شناخته شده است. با بیان دیگر چگونگی تغییرات عرضه پول به عنوان یک عمل اصلی تغییرات قیمت‌ها را سبب می‌شود. در نظریه ریکاردو چنانکه می‌دانیم پول اصلی پول طلا است و حجم پول در گردش همان حجم موجودی پول طلای جامعه است که با M نمایش داده می‌شود و مقدار آن در هر دوره برابر است با $M = P.T$ در این فرمول P معدل قیمت‌ها و T حجم داد و ستد در جامعه است. (معدل قیمت‌ها برابر است با $P = \frac{M}{T}$ که چون T (حجم داد و ستد) همواره ثابت فرض شده است پس معدل قیمت‌ها با حجم پول در گردش در این نظریه با مقدار طلای موجود در جامعه نسبت مستقیم دارد.)

۲- نظریه مقداری پول فیشر: پس از ریکاردو و اگر چه اصلاحاتی در نظریه مقداری

پول حاصل شده بود، ولی همواره نظریه کلاسیکها پا برجا بود و پول را وسیله داد و ستد و

سطح عمومی قیمت‌ها را تابع تغییرات حجم پول موجود در جامعه می‌دانستند مثلاً:

استوارت میل عقیده داشت که حجم پول در گردش به تنهایی نمی‌تواند معیار سطح عمومی قیمت‌ها باشد بلکه ممکن است پول با سرعت‌های مختلفی بین افراد رد و بدل شود. از این رو استوارت میل سرعت گردش پول در جریان را به رابطه ریکارد و اضافه کرد و به صورت $M \cdot V = P \cdot T$ در آورد. سپس فیشر اقتصاددانان آمریکایی در اواخر قرن ۱۹ متوجه اهمیت پول‌های اعتباری شد و در نتیجه به آن حجم پول اعتباری را افزود (M) و رابطه $MV = P \cdot T$ را به صورت $M' + M = P \cdot T$ در آورد. یعنی عرضه پول مساوی است با تقاضای پول که چون حقیقی و V سرعت آن و M' حجم پول اعتباری و V' سرعت آن و P سطح عمومی قیمت‌ها و T حجم داد و ستد می‌باشد. لازم به تذکر است که فیشر هر دو عامل V و V' یعنی سرعت هر چه به صورت حقیقی و چه به صورت اعتباری را در هر جامعه ثابت می‌داند و تغییرات M' را نیز تابع M دانسته یعنی حجم پول در گردش را همیشه متناسب با پول حقیقی به صورت اسکناس و پیشیز فرض می‌کند و این نظر است که اصول نظریه ریکاردو در نظریه مقداری فیشر کاملاً حفظ شده است:

انتقادات وارده بر نظریه مقدار پول:

۱- انتقاد آفتالیون (*AFTALION*): اقتصاددانان فرانسوی نظریه مقداری را از دو

نظریه یکی عوامل پولی و دیگری عوامل اقتصادی مورد انتقاد قرار داده است.

۱- عوامل پولی: عبارتست از سرعت‌های V و V' و نسبت حجم پول اعتباری (M') به

حجم پول حقیقی (M) در رابطه فیشر که ثابت فرض شده است. او معتقد است که قیمت‌ها

در یک جامعه در مواقع تغییرات حجم پول و ترقی قیمت‌ها همواره تغییر می‌یابد. لذا V و

V' نمی‌توانند ثابت فرض شوند. همچنین نسبت M به M' هم نمی‌توانند ثابت باقی

بمانند زیرا در مواقع مختلف اغلب با تغییراتی روبرو می باشد. لازم به تذکر است که آفتالیون برای اثبات موضوعات فوق به آمار زیادی متوسل شده است که بررسی جزئیات آن در این بحث مورد نظر ما نمی باشد.

۲- عوامل اقتصادی: آفتالیون در بیان انتقاد خود با توجه به عوامل اقتصادی معتقد

است که همیشه تغییرات سطح قیمتها تابع تغییرات حجم پول در گردش نیست زیرا گاهی اتفاق می افتد که با تغییرات عوامل اقتصادی سطح قیمتها تغییر می کند که بدنبال آن حجم پول در گردش اجباراً تغییر می یابد. با آفتالیون برای اثبات نظریه خود از منحنی های آماری برای نشان دادن تغییرات قیمتها و پول در گردش استفاده کرده و ناهماهنگی تغییرات پول و قیمتها را از طریق این منحنی در دوره های معینی از اقتصاد فرانسه نشان داده شده است که مطالعه آنها ضروری بنظر نمی رسد.

۲- انتقاد نوگارو: او بر این عقیده است که تعادل بین حجم پول موجود در جامعه و

قیمتها که در نظریه مقداری پول مطرح شده است. بر این اساس که کلیه پول موجود در جامعه در یک دوره معین صرف خرید کالا و خدمات گردد. ولی نوگارو معتقد است که اکثراً قسمت عمده ای از پول از جریان سیستم اقتصادی خارج شده و صرف خرید کالا و خدمات نمی شود. زیرا اکثراً کالاهای تولیدی در سطح ملی بفروش نمی رسد و همیشه مقداری از آنها در انبارها باقی می ماند و در نتیجه چون از دور (چریان) اقتصادی خارج می شود پس نظریه طرفداران مقداری نمی تواند حرز باشد.

ب) نظریه های روانی (روحی) پولی: نظریه مقداری پول حاصل از کار اقتصاد

دانان کلاسیک یا انگلوساکسونها بود در صورتی که نظریه روانی پول حاصل پژوهشهای مکتب جدیدی است بنام نئوکلاسیکها، مکتب کلاسیک جدید در واقع برای بیان نظریه

خود از همان روش کلاسیکها استفاده کردند منتهی در نظریه مقداری کلاسیکها تعادل اشتغال کامل براساس عرضه و تقاضای کامل بصورت محصول ملی فرض شده که ضمن سنجش آن با پول تقاضای کل را بوجود می آورد همچنین در این تساوی قیمت محصول بستگی به حجم پول در گردش دارد. در صورتیکه نظریه نئوکلاسیکها براساس مطلوبیت و عدم مطلوبیت نهایی عوامل اقتصادی نسبت به یکدیگر فرض شده است در این حالت تعادل اشتغال کامل بر مبنای مطلوبیت و عدم مطلوبیت که هر یک از عوامل اقتصادی برای افراد جامعه بوجود می آورد استوار است.

سنجش این عوامل مثل نظریه کلاسیکها توسط پول صورت می گیرد منتهی می شود با این تفاوت که سنجش عوامل براساس نقشی که مطلوبیت و عدم مطلوبیت نهایی عوامل مختلف اقتصادی بر عهده دارند تعیین می شود. زیرا بر این اساس است که ارزش اشیاء ضمن سنجش با پول تضمین می شود. با این توضیح فرد متوجه می شود که در نظریه پولی نئوکلاسیکها با توجه به اصل مطلوبیت و عدم مطلوبیت نهایی عوامل اقتصادی خود به خود افراد ملاک عمل قرار گیرند و در نتیجه نظریه روانی پول نظریه در آمد محسوب شود.

در طرح نظریه روانی پول دو دانشمند یکی اتریشی بنام «فون ویزر» و دیگری فرانسوی بنام «آفتالیون» شرکت دارند که آفتالیون به نظریه روانی پول مشهور گردیده است.

ج) نظریه در آمد پول (به معنای عام) را توضیح دهید

به موجب این نظریه حجم پول در گردش معیار ترقی و تنزیل قیمت ها نیست بلکه در آمد افراد است که از طوری ایجاد تقاضا تغییرات قیمتها را موجب می شود. طبق این

نظریه حجم پول در گردش تنها موقعی می تواند موجب ترقی قیمت‌ها شود که با ایجاد درآمد اضافی تقاضای افراد را افزایش دهید. با بیان دیگر برحسب نظریه درآمد پول حجم پول در گردش به صورت $M V + M V$ تابع حجم درآمدهای جامعه است. به طور خلاصه طبق این نظریه در هر کشور درآمد ملی صرفنظر از روابط خارجی آن کشور مساوی با تولید ملی است.

یعنی از طریق قیمت محصولات برای طبقاتی که نیروی کار و سرمایه خود را در تولید شرکت داده اند. ایجاد درآمد می شود. در مقابل درآمد، درآمدهای دیرگی هم وجود دارد که منشا آنها تولید نیست بلکه این درآمد از تصمیمات و سیاست‌های پولی و مالی دولت ناشی می شود. مثلاً دولت با انتشار پول اضافی و یا خرید اوراق قرضه در بازار آزاد برای دسته ای از مردم ایجاد درآمد می کند. مجموع این دو دسته از دسته ای از مردم ایجاد درآمد می کند. مجموع این دو دسته از درآمدها یعنی ایجاد درآمد های حاصل از تولید و درآمدهای حاصل از تصمیمات پولی و مالی دولت حجم کل درآمدهای جامعه را بوجود می آورد که نظریه درآمد پول آن را با حروف $Income = AI$ Aggregate نمایش داده است. اگر حجم تولید را به $(Quantity = Q)$ و معدل قیمت محصولات را با $Price = P$ Average نمایش دهیم فرمول نظریه درآمد پول به صورت $AI = Q.P$ در خواهد آمد. این معادله تغییرات قیمت‌ها نسبت به تغییرات درآمدهای جامعه را تعیین می سازد و درآمدهای جامعه یعنی AI به صورت تقاضای آن جامعه معادل ارزش تولید یعنی $P.Q$ است.

سه مسئله را باید در مورد نظریه درآمد پول بخاطر داشت:

۱- زمانی در سطح عمومی (معدل) قیمت‌ها تغییر حاصل می‌شود که تغییرات در

حجم پول در گردش یعنی M باعث تغییرات در درآمدهای جامعه یعنی AI شود و الا

هیچگونه تغییری در سطح عمومی قیمت‌ها یعنی P ایجاد نمی‌شود (مثل زمانی که دولت

برای پرداخت بدهی بلند مدت خود به افراد اسکناس اضافی منتشر می‌کند).

۲- اگر تغییرات در حجم پول در گردش یعنی M موجب تغییرات در درآمدهای

جامعه بشود AI سطح عمومی قیمت‌ها P دچار تغییراتی خواهد شد (مثل زمانی که دولت

برای افزایش حقوق اقدام به انتشار پول اضافی می‌کند).

۳- اگر عوامل اقتصادی هر چند عوامل پول نباشند باعث افزایش حجم درآمدهای

جامعه شوند در این صورت باعث ترقی قیمت‌ها در جامعه شوند در این صورت باعث ترقی

قیمت‌ها در جامعه خواهند شد (مثل زمانی که در کشوری بنا به دلایل اقتصادی نرخ ارز بالا

می‌رود)

د) نظریه روانی پول (به معنای خاص):

این نظریه از طرف «آفتالیون» دانشمند فرانسوی و براساس مشاهدات و قیاس‌های

نظری او مطرح شده است. وی تورم شدید بعد از جنگ جهانی اول در آلمان (۱۹۲۳) که

باعث می‌شد قیمت‌ها لحظه به لحظه افزایش یابد را مثال زده و به این مثال اشاره می‌کند

که چطور ممکن است درآمدها در جامعه ای لحظه به لحظه زیاد شود و در نتیجه ترقی

قیمت‌ها را به دنبال داشته باشد؟ او معتقد بود که نظریه درآمد پول «فون ویزر» کامل نیست

و با اصول نظریه ارزش نیز که از طرف مکتب اتریشی وضع شده مطابقت ندارد. مکتب

اتریشی به نام مارژینالیستها معروف است. طبق این مکتب تغییرات قیمت‌ها مبتنی بر

تغییرات مطلوبیت و عدم مطلوبیت نهایی کالاها و خدمات می‌باشد. در نظریه روانی

آفتالیون بیشتر حالت‌های واکنشی افراد که ناشی از پیش بینی آنهاست، مورد نظر است. او عقیده دارد که عامل اصلی در ترقی قیمت‌ها پیش بینی است. او عقیده دارد که عامل اصلی در ترقی قیمت‌ها پیش بینی است، بطوری که ممکن است حتی در مواقعی که درآمد افراد ثابت است قیمت‌ها براساس پیش بینی افراد نسبت به آینده تغییر یابد. هر چند که آفتالیون عامل درآمد را رد نمی نماید ولی آنرا در رابطه با قیمت‌ها کافی نمی داند زیرا وی AI را فقط درآمد نمی داند بلکه به عقیده او AI مبالغی است که برای خرید کالا و خدمات در بازار داد و ستد ارائه می شود. از دخالت دادن عامل پیش بینی و نقش آن در تغییرات قیمت‌ها در معادله $AI = Q.P$ دو نتیجه زیر حاصل می شود:

الف: تغییرات پول در گردش (M) موقعی در تغییرات قیمت‌ها مؤثر است که تغییرات حجم پول موجب تغییرات درآمد و یا موجب تغییرات پیش بینی افراد نسبت به آینده گردد.

ب: عوامل اقتصادی اعم از پولی و غیر پولی اگر باعث تغییرات درآمد افراد و یا تغییرات پیش بینی افراد نسبت به آینده گردند تغییرات قیمت‌ها را نیز موجب می شوند. تغییرات نرخ ارز در کشورها پس از جنگ جهانی اول تغییرات در نرخ مزد پس از جنگ جهانی دوم مثالهایی هستند که می توان از آنها نام برد. آنچه که در مورد نظریات مختلف مربوط به سیر قیمت‌ها قابل ذکر است اینست که غالباً در اثر تبلیغات کذب و یا انتظار بحران اقتصادی تغییرات مهمی اتفاق می افتد (حاصل می شود)، بدون اینکه در مقدار پول یا درآمد مردم تغییری داده شده باشد. بنابراین باید این نکته را متذکر شد که در تغییر قیمت‌ها، هیچ یک از نظریه هایی که تاکنون ارائه شده بخودی خود بدون در نظر گرفتن سایر نظریه ها قابل اجرا نیست.

انتقادات وارد بر نظریه روانی پول:

علی رغم تحولی که در نظریه روانی پول در نظریه پول ایجاد کرده و نسبت به دیگر نظریهها دارای نقاط مثبتی بود ولی خود نیز نظریه کاملی نیست، از دو جهت این نظریه مورد انتقاد قرار گرفته است:

۱- نظریه روانی پول محدود به مصرف است: زیرا طبق این مکتب ارزش ثروتهای مربوط به تولید ناشی از ارزش ثروتهای مصرفی است که به وسیله ثروتهای تولیدی بوجود آمده است. در این صورت به نظر طرفداران این مکتب اصولاً تولید تابع مصرف است. $RP=F(c)$ و لذا از زاویه دید مصرف است که می توان کلیه مسائل مورد بررسی قرار داد. در صورتی که به فکر طرفداران نظریه روانی پول اصلاً خطور نمی کند که تغییرات در مجموع مبالغی که مصرف خرید کالا و اموال تولید می شود بتواند مستقل از تغییرات یعنی مجموع کل درآمدها عمل کند. زیرا به نظر آنها ثروتهای تولیدی انعکاسی از ثروتهای مصرفی است و بنابراین بازار داد و ستد کالاهای تولیدی خود به خود تابع بازار داد و ستد کالاهای مصرفی می گردد و در نتیجه معدل قیمت کالاها و اموال تولیدی متناسب با قیمت کالاها و اموال مصرفی تغییر می کند.

۲- حجم داد و ستد T و حجم تولید Q ثابت است، یا اینکه مستقل از عوامل پولی تغییر می یابد.

انتقاد دوم در اصل از انتقال اول سرچشمه می گیرد و آن بی توجهی طرفداران مکتب روانی پول به تغییرات حجم تولید و داد و ستد (یعنی T و Q) و یا لاقبل عدم توجه به رابطه بین تغییرات تولید در مواقع ترقی قیمتها است همان طوری که تفسیر شد در نظریه روانی پول وقتی که حجم کل درآمد بدنبال افزایش درآمد افراد افزایش می یابد و یا بر

اساس عامل صرفاً روانی پیش بینی افراد نسبت به آینده تغییر می کند قیمت‌ها ترقی میابد ولی همانطوری که ملاحظه شد در نظریه روانی پول ثلثت است و اگر بنا باشد تغییراتی در تولید ایجاد شود این تغییرات مستقل از عوامل پولی است بطوری که در نظریه روانی پول رابطه بین تغییرات درآمدها یا تغییرات پیش بینی و قیمت‌ها مستقل از تغییرات تولید است.

نظریه پولی کینز:

— ارکان اصلی نظریه پولی کینز:

کینز نظریه خود را بر مبنای چهار اصل پیش بینی، پیش بینی پول، نرخ بهره و رابطه تولید با پول مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. در ذیل توضیح مختصری درباره هر یک ارائه شده است.

۱- پیش بینی: عامل پیش بینی در نظریه کلاسیکها به عنوان ترجیح عوامل در زمان

حال بکار رفته، در صورتی که پیش بینی در نظریه کینز برای توجیه عدم تطبیق عوامل در زمان حال و آینده است. با بیان دیگر پیش بینی در نظریه کلاسیکها به این خاطر بوده که وضع حال به آینده نسبت داده می شود در صورتی که پیش بینی در نظریه کینز براساس ضریب احتمالات است به طوری که اول آینده مورد مطالعه و تحلیل قرار گیرد، سپس وضع حال طوری توجیه می شود که آینده بتواند آنرا بپذیرد یعنی وضع آینده به حال تسری داده می شود.

۲- رابطه بین پیش بینی و پول: کینز با توجه به عامل پیش بینی تصویر آینده را

مبهم نقش کرده و معتقد است که پول به عنوان وسیله داد و ستد و حفظ ارزش می توان نقش اصلی را در رفع ابهام آینده بازی کند. بدنی معنی که چون افراد نسبت به تردید دارند، تردید دارند می توانند به وسیله پول که به نظر صاحبان کند بدین ترتیب که اموال

و ثروتهای خود را که به صورت سرمایه های جنسی هستند که به سرمایه های نقدی تبدیل تا ارزش آنها را نسبت به آینده ای که به آن مطمئن نیستند حفظ کنند.

۳- نرخ بهره پول: طبق نظریه کلاسیکها اگر پول در گردش چه از نظر حجم و چه

از نظر سرعت تغییر یابد باعث تغییرات عمومی سطح قیمتها می گردد. در نظریه کینز این حجم برای هر نوع سیستم پولی ثابت فرض شده و مقدار آن با توجه به مجموع نقدیه جامعه مستقیماً با قیمتها رابطه ای ندارد. بلکه از طریق نرخ بهره پول عبارتست از هزینه واگذاری این نقدینه ها. در واقع کینز پول در گردش در جامعه را به دو قسمت تقسیم کرد:

یک قسمت صرف داد و ستد شده و قسمت دیگر را مسیر داد و ستد خارج و باعث

بوجود آمدن نقدینه هایی می شود که افراد بوسیله آن به عملیات سفته بازی مبادرت می

ورزند این نقدینه عملیاتها در بازار بصورت عرضه و تقاضا عمل کرده و از تلاقی آنها در واقع

نرخ بهره تعیین می شود. پس همانطوریکه ملاحظه می شود در تعیین نرخ بهره دو عامل

دخالت دارد:

الف) حجم نقدینه های موجود در جامعه

ب) میل افراد به نگاهداری نقدینه برای منظورهای مختلف

از طرفی برخلاف نظریه کلاسیکها نقدینگی مستقیماً بر قیمتها اثر ندارد بلکه بطور

غیر مستقیم از طریق تغییراتی که در نرخ بهره ایجاد می کند قیمتها را تحت تأثیر قرار می دهد.

۴- پول و تولید: افرادی که صاحب نقدینه های موجود در جامعه هستند و یا

کسانی که این نقدینه ها را از صاحبان آن وام می گیرند موقعی اقدام به خرید اموال

سرمایه ای می کنند که بازده این اموال در طول مدت مورد نظر بیش از بهره ای باشد که

به نقدینه های مورد نظر نعلق می گیرد این عمل تا موقعی ادامه دارد که نرخ بهره کمتر از بازده نهایی سرمایه باشد. در صورت تساوی بازده نهایی سرمایه و نرخ بهره سرمایه گذاری متوقف می گردد. این تساوی در نظریه کینز حد سرمایه گذاری نامیده می شود. زیرا پس از آن سرمایه گذاری در حد نهایی توسعه خود متوقف می شود.

از طرفی با توجه به این که کلاسیکها در نظریه پولی خود معتقد بودند که با افزایش حجم پول قیمتتها ترقی می کند (نظریه مقداری پول) و از طریق افزایش قیمتتها تولیدکنندگان به تولید اضافی تشویق شده و در نتیجه تولید توسعه می یابد. لذا نظریه پولی کینز در نظریه تولید کاملاً ادغام شده است. بدین معنی که از طریق نرخ بهره پول که در واقع بهای انصراف افراد از نگاهداری نقدینه است و خود عامل پولی است حجم تولید تعیین می شود.

بخش دوم: تقاضای پول و تئوری رجحان نقدینگی

براساس نظریه کینز که در فصل پانزدهم کتاب او به عنوان انگیزهای روانی و بازرگانی نقدینه در مورد تقاضای پول و تئوری رجحان نقدینگی آمده است، نرخ بهره یک پدیده خالص است. مردم علاقه دارند که دارایی خود در صورت نقد شود (میعان پذیر) نگهدارند و در مقابل آن در فرصتهای مناسب بهره ای که در اصل پاداش صرفنظر کردن از دارائی شان است دریافت کنند. کینز نرخ بهره را اینطور تعریف می کند: بهره عبارت است از پاداشی که در مقابل جدائی از میعان پرداخت می شود او معتقد است که مردم به سه علت یا انگیزه ترجیح می دهند پول خود را به صورت نقدینه نزد خود نگهدارند:

۱- بعلت (انگیزه) معاملاتی (داد و ستد)

۲- بعلت (انگیزه) پیش بینی و احتیاط

۱- انگیزه معاملاتی:

به علت آنکه در جامعه بین مخارج فردی و یا گروهی (فامیلی) و درآمد یا بین مخارج مؤسسه تولیدی تجاری و دریافت حاصل از فروش تأخیر زمانی وجود دارد مردم ترجیح می دهند مقداری از درآمد خود را به صورت نقد نگه دارند. در نتیجه هر چه این تأخیر زمانی کوتاهتر باشد مقدار پول نقدی که در جامعه باید نگهداری شود کمتر خواهد بود. پس اگر فردی بجای ماهانه هفتگی حقوق بگیرد برای داد و ستد خود پول نقد کمتری نیاز دارد و یا مؤسسات تولیدی به همین نحوه اگر زمان کوتاهتری را در مورد هزینه هائی که برای تولید نیاز دارند و درآمدی از فروش تولیدات کسب می کنند را طی نمایند به پول نقد کمتری نیاز دارند تا مؤسساتی که تأخیر زمانی طولانی تری بین هزینه تولید و درآمد حاصل از فروش خود دارند با این توضیح ملاحظه می شود که واقعیت نظر این است که تقاضا برای پول (نقد) به سطح درآمد افراد و یا مؤسسات بستگی مستقیم دارد و یا به زبان ریاضی رابطه زیر بین مقدار پول $(M - D)$ تقاضا شده بصورت نقد در جامعه و سطح درآمدها (Y) برقرار است.

$MD = F(Y)$: پر واضح است که اگر در جامعه سطح درآمدها اشتغال و تورم بالا

باشد افراد در مقایسه با زمانی که درآمدها اشتغال و قیمتها پائین است به پول بیشتری برای انجام معاملات خود نیاز دارند. حال چون سطح درآمد عامل اصلی و مؤثری در تقاضای کل و در نتیجه در سطح قیمتهاست می توان اظهار نمود که تقاضای پول جهت داد و ستد به سطح درآمد بستگی دارد و انگیزه معاملات پول با تغییرات انتظارات جامعه با توجه به عوامل زیر شدید وضعیت می شود:

ب) تاخیر زمانی بین دریافتها و پرداختها در آینده

۲- انگیزه احتیاطی:

کینز معتقد است که افراد در جامعه همواره باید برای انجام معاملات خود آمادگی لازم داشته باشند بخصوص برای داد و ستدهای پیش بینی نشده به همین دلیل کینز معتقد است که عامل احتیاطی دلیل دیگری است که افراد ترجیح می دهند همیشه مقداری پول نقد نزد خود نگه دارند. این مقدار پول نیز به سطح درآمد افراد بستگی دارد بطوری که هرچه درآمد بیشتر باشد قدرت خریدهای ناگهانی بیشتر خواهد بود بطوریکه اگر MD مقدار پول تقاضا شده و Y مقدار درآمد فرد باشد رابطه زیر همواره برقرار است:

$$MD = F(Y)$$

۳- انگیزه های سفته بازی:

چون افراد با تغییرات نرخ بهره و یا قیمت اوراق قرضه در جامعه علاقمند به تغییراتی در سیاست سرمایه گذاری خود در نتیجه سود بیشتری هستند لذا همواره ترجیح می دهند که مقداری پول نقد نزد خود نگه دارند اگر فرض کنید که قیمت اوراق قرضه در بازار بالا خواهد رفت معنای آن کاهش نرخ بهره می باشد که در این صورت سفته بازان اقدام به خرید اوراق قرضه می کنند تا بتوانند در آینده با قیمت بیشتری آنرا بفروشند. از طرفی صاحبان اوراق قرضه یا به بیانی دیگر همان سفته بازان زمانی اقدام به فروش آنها می کنند که حس کنند در آینده قیمت اوراقی کاهش خواهد یافت (یا نرخ بهره سود خواهد کرد) لذا برای اجتناب از ضرر اقدام به فروش اوراق خواهد کرد. با توجه به سیر تحولات عمیقی که

در بازار وجود دارد بطوری که حتی پیش بینی آن برای علمای اقتصاد و مدیران عالی کاری مشکل است سفته بازان ترجیح می دهند برای حل این مشکل همواره مقداری پول نقد به منظور انجام داد و ستدهایی نزد خود نگاه دارند. پس از تقاضا برای پول تابع نرخ جاری است. بدین معنیکه افزایش تقاضا برای پول مقارن با کاهش نرخ بهره و کاهش تقاضا برای پول بدنبال افزایش نرخ بهره باشد. این رابطه معکوس بدلیل آن است که هر چه نرخ بهره کمتر باشد ضرر عدم سرمایه گذاری پولی یا عدم اعطای قرض کمتر خواهد بود. در حالی که اگر نرخ بهره بالا باشد زیان عدم سرمایه گذاری پولی بیشتر خواهد بود. با بیان دیگر سیاستهای پولی به تنهایی عاجزتر از آنند که بتوانند وضع نابسامان اقتصاد یک کشور را سامان بخشند. در تئوری رجحان نقدینگی کینز اگر تقاضای معاملاتی و احتیاطی پول (M_1) و تقاضای سفته بازی پول (M_2) باشد عرضه کل پول برابر با $M_s = M_1 + M_2$ خواهد بود که مقدار آن توسط مقامات بانک مرکزی با توجه به سیاستهای پولی معین می گردد و چون عرضه پول مبری از عوامل درون زای اقتصادی است کینز آنرا ثابت فرض کرده و بنام برون زا نامیده است.

انتقادات وارد بر تئوری رجحان نقدینگی پول:

انتقادات زیادی بر تئوری رجحان نقدینگی کینز وارد شده که اهم آنها از طرف هیچکس پاتینکن و هالم است که به توضیح مختصری از هر یک می پردازیم.

— براساس انتقاد هیچکس بیان این مطلب که نرخ بهره مربوط به آینده تعیین می شود مثل آنست که اجرای کاری را به خود آن کار محول کنیم لذا در بحث کینز در تئوری رجحان نقدینگی مطلبی درباره چگونگی تعیین نرخ بهره بیان نشده است.

— به عقیده پاتینکن کینز هرگز به این نکته اشاره نکرده است که حتی با وجود عدم

تغییر نرخ بهره ممکنست عرضه افزوده پول توسط افزایش قیمتتها جذب شود. او اضافه می کند که کینز در بسیاری از قسمتهای تئوری عمومی به این نکته اشاره کرده است که افزایش مزد و قیمتتها بر روی تقاضای داد و ستد و احتیاطی پول اثر می گذارد ولی از تقاضا برای سفته بازی سخنی گفته نشده است. از طرفی پاتینکن به این موضوع اشاره می کند که کینز معتقد است که تقاضا برای پول به نرخ بهره بستگی دارد ولی این مطلب دارای دلایل کافی برای بیان این حقیقت نمی باشد که نرخ بهره تعادلی بهره خودش به مقدار پول بستگی پیدا می کند.

— به عقیده هالم محال است همزیستی نرخهای مختلف بهره را بر پایه تئوری

رجحان نقدینگی تعبیر کنیم. حتی تصور اینکه یک نوع نرخ بهره وجود داشته باشد غیر ممکن است زیرا در کوتاه مدت چنین تصویری دور از واقعیت است.

— انتقاد دیگری توسط هیکس بر تئوری رجحان نقدینگی کینز وارد شده و آن این

است که گفته کینز مبنی بر اینکه نرخ بهره بوسیله تقاضا برای سفته بازی پول تعیین می شود نمی تواند یک عملی کامل باشد زیرا اگر عرضه پول معین (ثابت) باشد بدون داشتن علم بر مقدار تقاضا برای پول جهت داد و ستد چگونه می توان دانست که مقداری از پول موجود برای تقاضای سفته بازی است؟

از طرفی برای دانستن تقاضای داد و ستد پول باید، در آن درآمدها معلوم باشد در

نتیجه هیکس نتیجه می گیرد که تئوری رجحان نقدینگی نیز مانند تئوری کلاسیکها نمی تواند تقاضای پول را تعیین کند.

انتقادات پراکنده دیگری به تئوری رجحان نقدینگی پول وارد شده که از آن جمله انتقاد وینز است که ادعای کینز مبنی بر این که نرخ بهره جبران پس انداز یا انتظار نیست و فقط به عنوان پاداشی برای صرف نظر کردن از داشتن نقدینه است را رد می کند و آنرا با واقعیت منطبق نمی داند.

عرضه پول

معمولاً از دو نوع پول برای انجام مبادلات استفاده می کنند:

۱- **پول رایج:** پول رایج از سکه و اسکناس تشکیل می شود. امروزه سکه پول اعتباری است که ارزش پولی (اسمی) آن بیشتر از ارزش ذاتی (فلزی) آنست. اسکناس (پول کاغذی) نیز به عنوان پول با پشتوانه در سطح وسیع مورد استفاده قرار می گیرد.

۲- سپرده های جاری بانکهای تجاری:

در حال حاضر بین اقتصاددانان در مورد اینکه آیا باید کلیه سپرده ها جزئی از حجم پول در جریان محسوب شود وحدت نظر وجود ندارد. یک تعریف کلی از عرضه پول سپرده های مدت دار را نیز شامل می گردد، اما در تعاریف دقیق و غیر کلی این سپرده ها جزئی از پول در جریان بحساب نمی آیند. علت این امر بدین خاطر است که :

اولاً: در صورتی که پس انداز کننده برای برداشت از این حسابها به بانک مراجعه کند باید یک مهلت سی روزه به بانک بدهد، لذا سریعاً به نقد تبدیل نمی شود.

ثانیاً: برای اینکه فرد بخواهد از سپرده مدت دار برای انجام مبادله استفاده کند ابتدا باید آنرا به پول نقد تبدیل کند یا به حساب جاری خود منتقل کند و سپس از آنها برای مبادلات استفاده کند.

بانک مرکزی و پول پر قدرت:

بانک مرکزی بر بدهیهای خود نظارت دارد. این بدهیها به بوبه خود به دارائیهای پولی

بانکهای تجاری تبدیل می شوند و این بانکها از آنها به عنوان ذخیره برای وام و سرمایه

گذاری استفاده می کنند. این دارائیهها یا به صورت اسکناس و مسکوکند و یا به شکل

سپرده های بانک های تجاری نزد بانک مرکزی، که خود معادل اسکناس و مسکوک و قابل

تبدیل به آنهاست. مردم نیز جزئی از بدهیهای بانک مرکزی را تنها به شکل اسکناس و

مسکوک در اختیار دارند.

دارائیهای بانک مرکزی عامل مؤثری در تعیین میزان پول در جریان به شمار می آیند

زیرا پایه و اساس ایجاد سپرده جاری است که بانکها از طریق نظام بانکی که مبتنی بر

ذخیره کامل در مقابل اعتبارات نیست، بوجود می آورند. تغییر در میزان دارائیهای بانک

مرکزی تغییرات بسیار بزرگتری در حجم سپرده های دیداری پدید می آورند. بدین جهت

این دارائیهها را پول پر قدرت می نامند. ضربی که نشان دهنده تعداد دفعات افزایش عرضه

پول در جریان در نتیجه افزایش پول پر قدرت به میزان یک دلار را ضریب فزاینده پولی

گویند که می توان به سادگی زیر بیان کرد:

ضریب فزاینده پولی = یک: RR نسبت ذخیره قانونی

مثلاً: اگر پول پر قدرت ۱۰۰ ریال افزایش یابد و نسبت ذخیره قانونی ۲۰٪ باشد

خواهیم داشت:

$$۵۰۰ = ۱۰۰ * ۵ = \text{میزان افزایش عرضه پول}$$

یعنی در نتیجه ۱۰۰ ریال افزایش پول پر قدرت و نسبت ذخیره قانونی ۲۰٪ بمیزان

۵۰۰ ریال عرضه پول افزایش خواهد یافت. عرضه اسمی پول نزد مردم بعنوان تابعی از

رفتار بانک مرکزی مردم و بانکهای تجاری مشخص می شود. بانک مرکزی عرضه اسمی

پول پر قدرت را تعیین می کند. در صورت ثابت بودن رفتار مردم و بانکهای تجاری عرضه اسمی پول بطور مستقیم با عرضه اسمی پول پر قدرت تغییر می کند. رفتار مردم بوسیله نسبت پول رایج به عرضه پول (نسبت رایج) و رفتار بانکهای تجاری بوسیله نسبت ذخیره ها به سپرده های بانک (R/D) تعیین می گردد، که نسبت ذخیره نام داشته و با RR نمایش می دهیم.

بنابراین این عرضه اسمی پول تحت تأثیر سه متغیر است:

۱— عرضه اسمی پول پر قدرت ۲— نسبت ذخیره ۳— نسبت پول رایج

ضمن اینکه باید گفت عرضه پول، متغیری کاملاً برون زا نیست بلکه حدی درون زا است و رفتار مشترک بانک مرکزی بانک های تجاری و مردم آنرا تعیین می کند.